

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه: در تحف مولود	شماره ثبت کتاب	
مؤلف: شیخ دیوان انوری، علم عقدا اصابع	موضوع	۲۱۲۲۳۹
شماره اختصاصی (۵۶) از کتب اهدائی: غلامحسین سرود		

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تاریخ ثبت: ۱۳۶۲  
شماره ثبت: ۲۱۲۲۳۹



۵۶  
۲۱۲۲۳۹

کتابخانه خصوصی  
غلامحسین - سرود

۸  
۱  
۱  
۸  
۸  
۳  
۵  
۶  
۸  
۷  
۶  
۱  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۹۱  
۶۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۸



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب مجموعه: در تحریک و تردید باب ۱۰  
مؤلف: شیخ دیوان انوری، علم عقد اصابع...

شماره ثبت کتاب

موضوع

۲۱۲۲۳۹

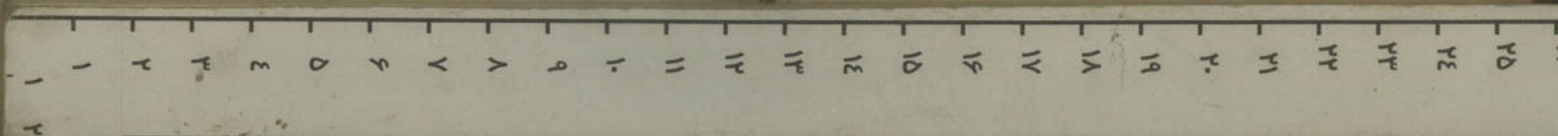
شماره اختصاصی (۵۴) از کتب اهدائی: غلامحسین سرود

نسخه خطی  
کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
در تاریخ ۱۳۲۲/۵/۵  
از کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
به کتابخانه اختصاصی  
غلامحسین سرود  
هدیه شد



۵۷  
۲۱۲۲۳۹

کتابخانه خصوصی  
غلامحسین - سرود

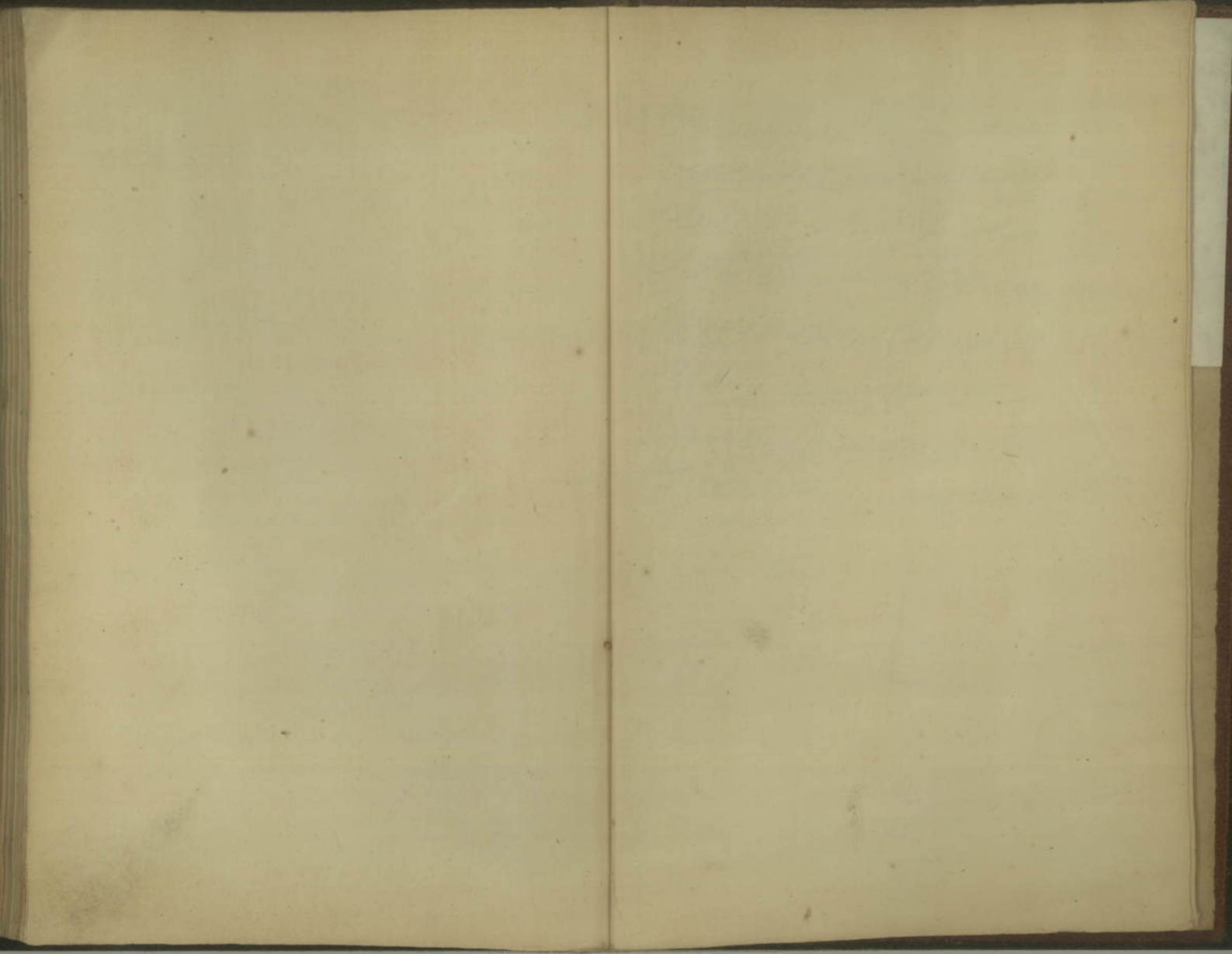




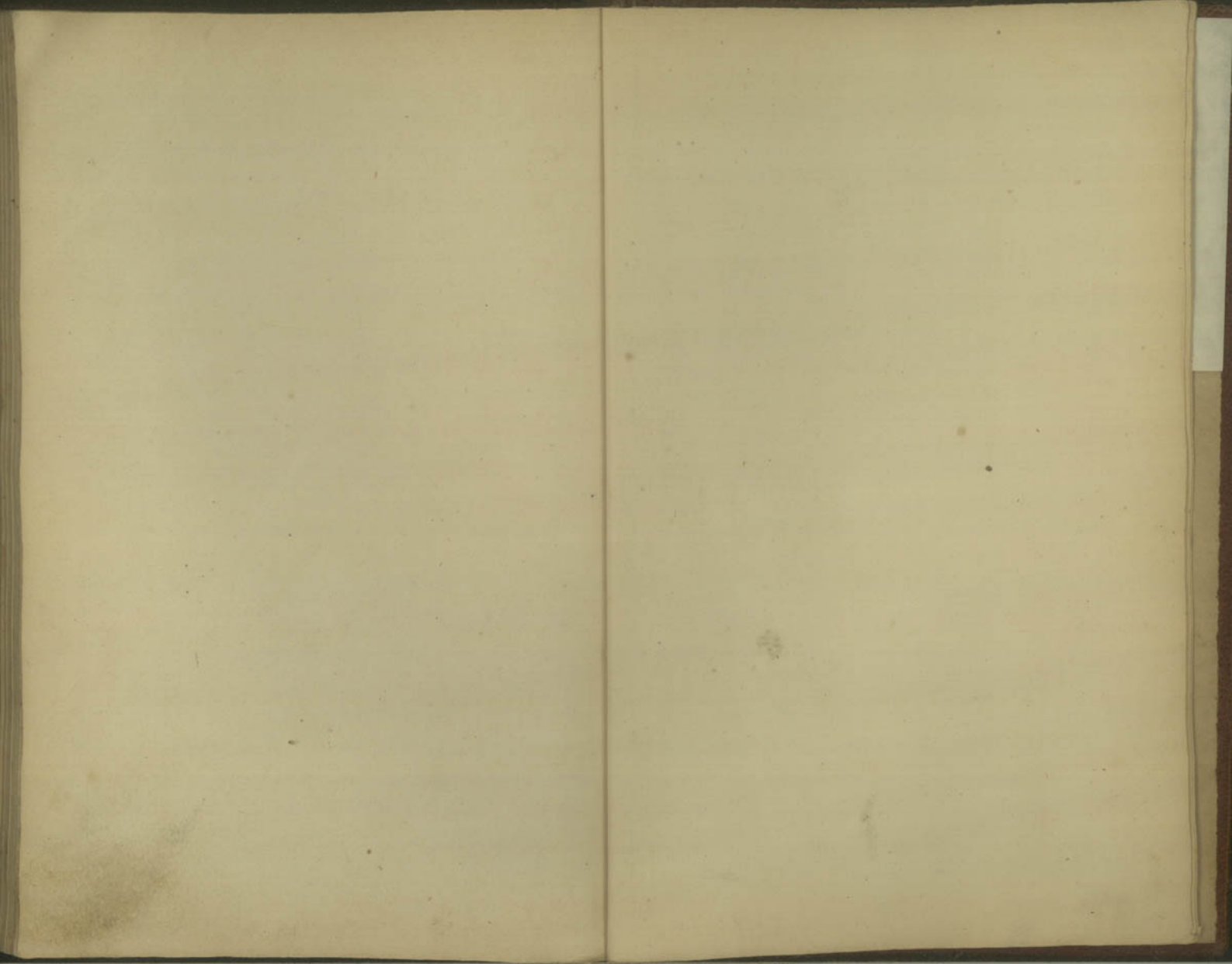


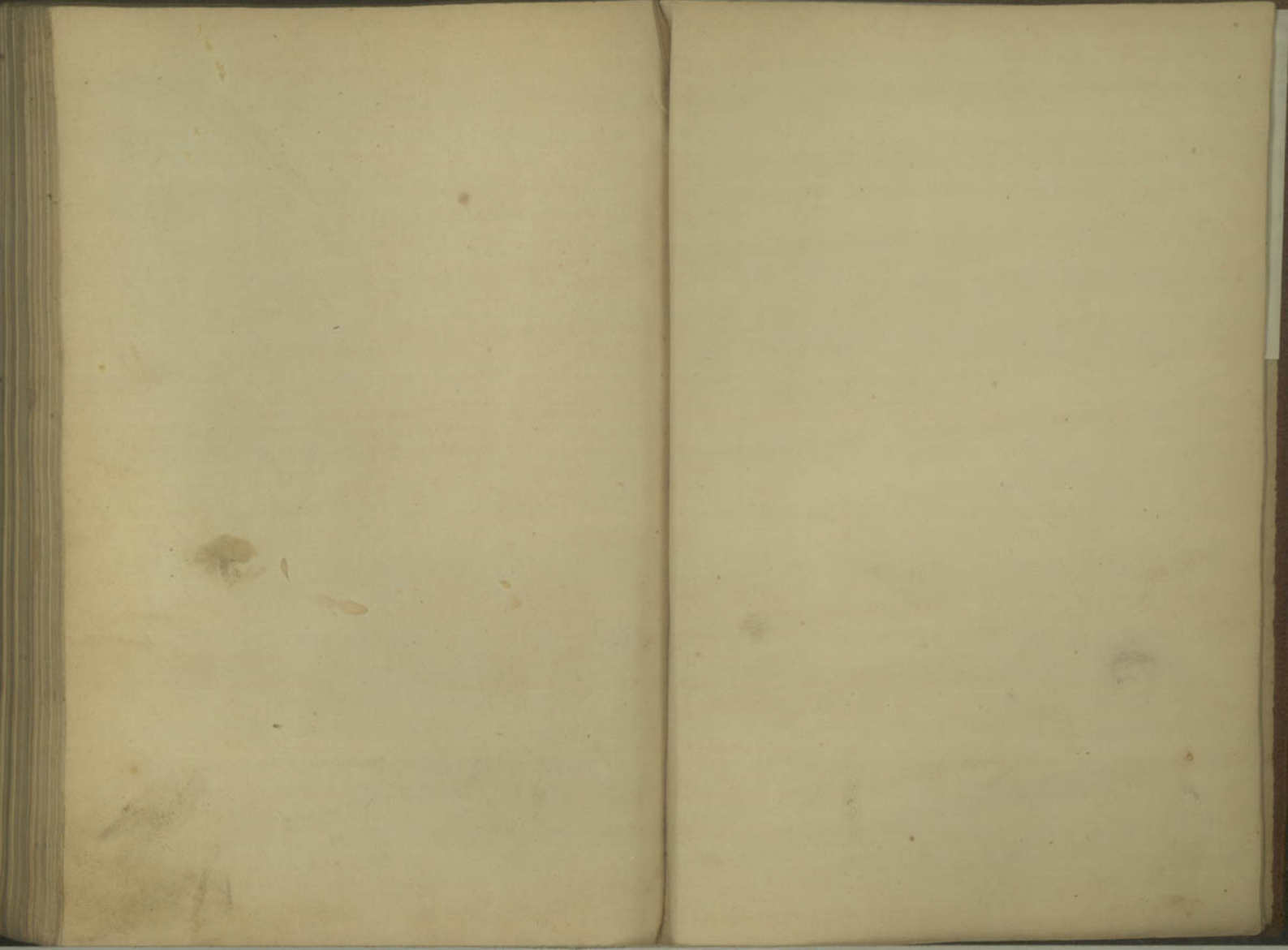
فیه حضرت خورشید <sup>میرزا محمد حسن</sup> خط نایب <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط  
 خط میرزا <sup>میرزا</sup> کرم <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط  
 فیه حضرت <sup>میرزا</sup> محمد <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط  
 در خط <sup>میرزا</sup> محمد <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط  
 کلمه <sup>میرزا</sup> محمد <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط  
 فیه <sup>میرزا</sup> محمد <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط  
 فیه <sup>میرزا</sup> محمد <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط  
 فیه <sup>میرزا</sup> محمد <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط <sup>بنیم</sup> توف <sup>مادر</sup> در خط



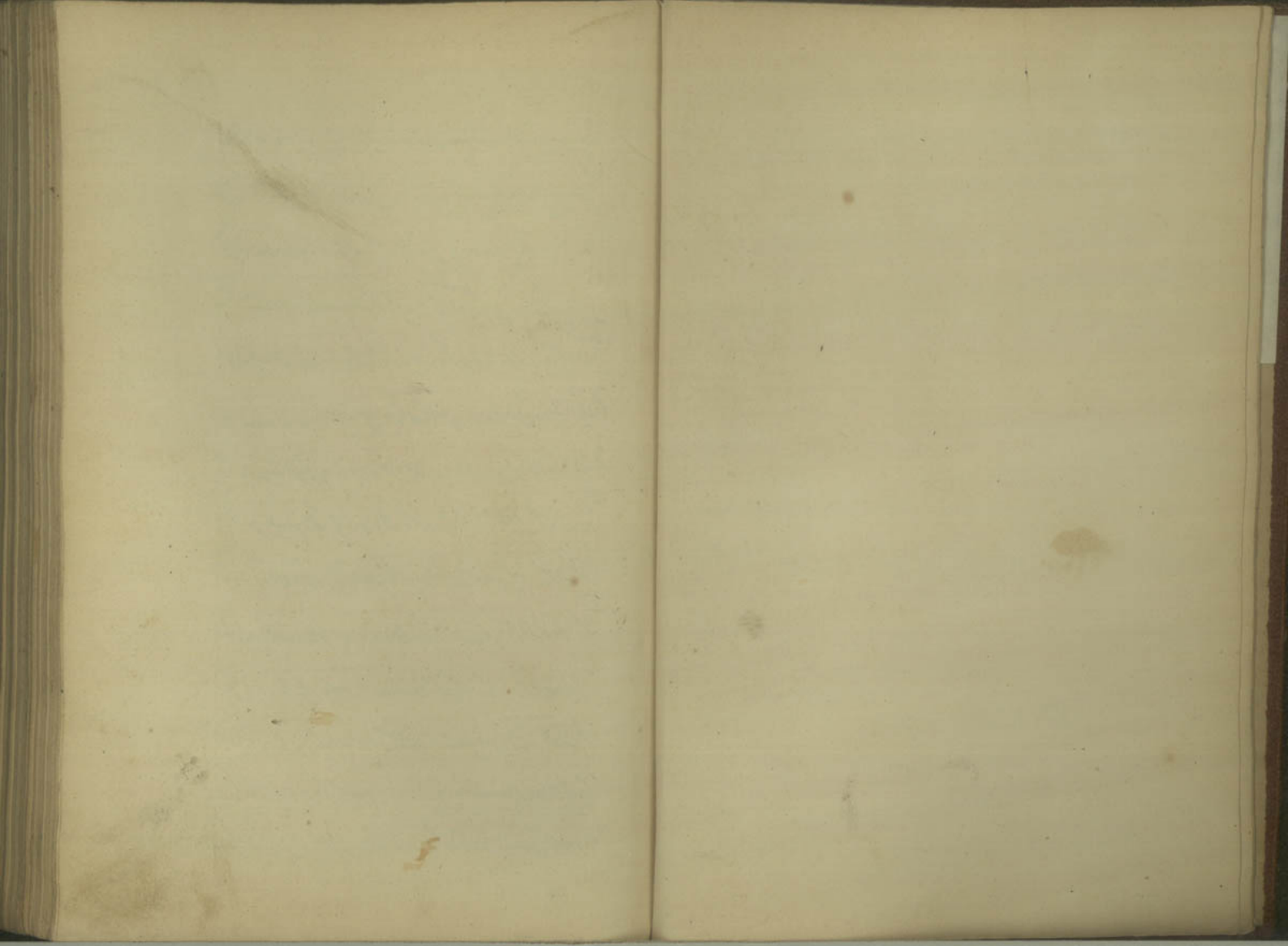
















و در روح القدس نایده اند بجهت تقدیس و تنزیه آن در وجود زنده  
و جز او چه هر دو در یک عالم است نیز الله و خلقی در عالم روح دائم  
است و هم فردی از افراد مخلوقات پیغمبر معجز می شود و می تواند آن کلمات  
خواجه را در کلمات سمعی خاتم النبیین علی غایت عالم امکان فرموده علم الغیبه  
و جو ماضی شده است و بر او هر چه عالم از جلالیت و ایجاب و کبریا  
عقل و قدرت را بر او چون موجود است ابتدا عقل و در پی آن کلام را می  
تحقق می شود و حقیقت محمد صلی الله علیه و آله قبل از عالم دایم بوده است  
بدوم آنکه در این سبکه هر دو درون که در ماکت آن بود و در ماکت  
روح جمیع کائنات بکم بسوکت هم از روح قدر القرح هم هر یک و از بیتم  
هم علم الله تعالی و بر درگاه است که ابتدا عقل و در پی آن کلام را می  
عقل و در پی آن کلام را می عقل و در پی آن کلام را می عقل و در پی آن کلام را می  
شال در دو کتب تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی  
ختم و هم فردی از افراد مخلوقات قابل شایسته و کمالی خواهد بود و در این  
نفس سطره نایده اند در وجود و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی

کلمات از کلمات است و در کلمات علم را دارد

عبادت از یک مظهر صورت و از بر نفس سطره نایده اند بجهت تقدیس و تنزیه آن  
و در جفا را در این بدن مانع ظهور و بروز قدرت است این  
که سطره نایده اند در جفا را در این بدن مانع ظهور و بروز قدرت است این  
چون کلام هم که فردی از افراد مخلوقات پیغمبر معجز می شود و می تواند آن کلمات  
بجستی طبع نماید چون اقب که در این کلمات طبع شود و در اوقات فهم آید  
و از بعضی مانع اعتدال و جفا را در این کلمات طبع شود و در اوقات فهم آید  
با او که کلام هم صورت است است و در این کلمات طبع شود و در اوقات فهم آید  
انتهای را خواهد کرد و در این کلمات طبع شود و در اوقات فهم آید  
خود و در اوقات این کلمات طبع شود و در اوقات فهم آید  
انتهای را خواهد کرد و در این کلمات طبع شود و در اوقات فهم آید  
الذات از اوقات ذات بود و نایده اند بجهت تقدیس و تنزیه آن  
و در این کلمات طبع شود و در اوقات فهم آید  
از این کلمات طبع شود و در اوقات فهم آید  
عالم است که نایده اند در وجود و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی و تعالی













رسالة في علم الحروف

[illegible]











[illegible]

صوفیوں کی کتاب

[illegible]





خوبش روان **۱۰** کاتب کلوز تو از ملک چو یکن فرست **۱۱** شعر سرور و عجب دردم نه شعر  
نصیحت فریقان در دو پنج نهادت **۱۲** آن مظلوم که بهای نیست نند و دوازده **۱۳** آنکه بخیر کرد  
ازد عاقلند و دیران ملک **۱۴** فرست است که با تمام **۱۵** **۱۶** اکثر لغوم و قدر عجب **۱۷** من فرست **۱۸**  
قتل لغوم **۱۹** و نه **۲۰** حسن بخیر که الم ابل **۲۱** خفا منم و دوازده **۲۲** خزان **۲۳** و سر **۲۴**  
یا لغوم **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**

[illegible]





























بعضی خاص و در ابتدا با برهمنی قیاس فرمودند و گفته اند که بهر آنکه در این دنیا  
گردند به صفات مختلف و معجزاتی را ظهور نموده اند که هیچ بشری قیاس آنرا  
نمی‌تواند و در این دنیا گفته اند که در هر مرتبه از این عالم و در هر مرتبه از این  
پایه های جهان مظهر صفتی دارند پس در این عالم و در این پایه های جهان  
کتاب معلوم می‌گردد که این عالم به هر چه در این عالم است به هر چه در این  
مستعد درستی جهان است به هر چه در این عالم است به هر چه در این  
و خطی که در این عالم است به هر چه در این عالم است به هر چه در این  
است به هر چه در این عالم است به هر چه در این عالم است به هر چه در این  
الاول است و در این عالم است به هر چه در این عالم است به هر چه در این  
گفته است و در این عالم است به هر چه در این عالم است به هر چه در این  
جانبی که در این عالم است به هر چه در این عالم است به هر چه در این  
نمایه تمام نمایی که در این عالم است به هر چه در این عالم است به هر چه در این  
قانونی که در این عالم است به هر چه در این عالم است به هر چه در این  
معتبر است که در این عالم است به هر چه در این عالم است به هر چه در این

[illegible]

کلام الهی است نمودار ظاهر اصول الهیه علیهم السلام معارف طایفه دانشمندان  
و در عین حال برای مایه های فانی قابل توجه و مایه های باطنی قابل استاده و درستی و صحت ظاهر  
جمیع محبت الهیه و استقلال ظاهر و در آنکه مستحقان را که در این محبت رسیده اند و چون  
همان محبت را بر این وجه و مایه های فانی و باطنی بخوبی ظاهر از آنکه ظاهر و باطنی رسیده اند و چون  
در این محبت و در این مایه های فانی و باطنی همانچه ظاهر از آنکه ظاهر و باطنی رسیده اند و چون  
با این آثار و قربا، تحقیق بر این وجه و مایه های فانی و باطنی رسیده اند و چون  
بر این وجه و مایه های فانی و باطنی رسیده اند و چون  
ممنوع از این کار است که گفته اند هر چه که در حق است و موصوفه در حق است و موصوفه در حق است  
حقه واضح و محرم است چون نیز آنکه مایه های فانی و باطنی رسیده اند و چون  
در حقیه هر چه که در حق است و موصوفه در حق است و موصوفه در حق است  
عانی از این وجه و مایه های فانی و باطنی رسیده اند و چون  
این وجه و مایه های فانی و باطنی رسیده اند و چون  
قرار داده است و موصوفه در حق است و موصوفه در حق است  
تعمیر می آید که در حق علم عباد می آید و در حق علم عباد می آید

من

[illegible]







[illegible]

حسن زبدي

[illegible]





[illegible]

۵۴۷

[illegible]

کتابخانه خصوصی

غلام حسین - سرور





[illegible][illegible]













[illegible][illegible]

































[illegible]

وحي.

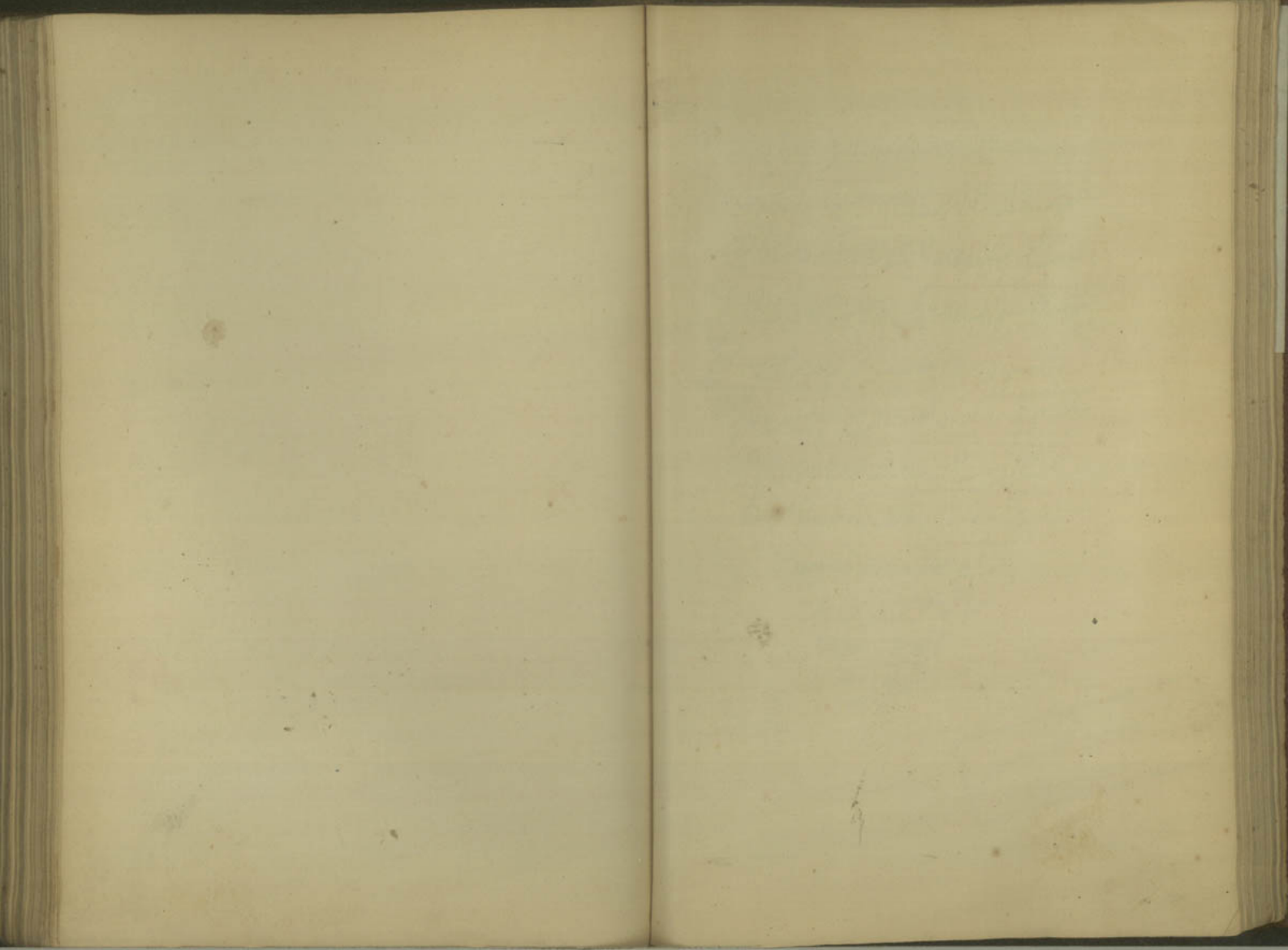
[illegible]

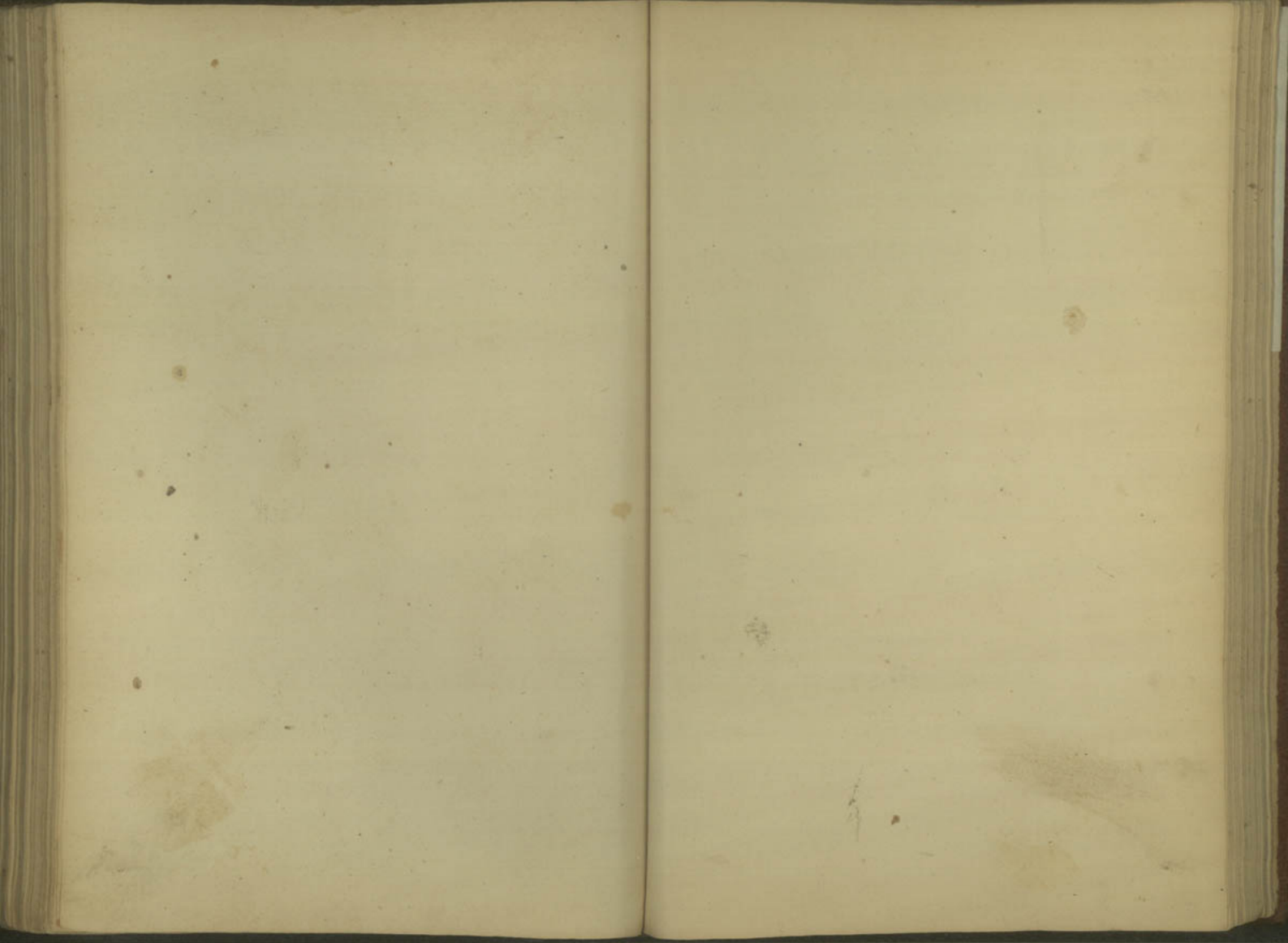


سند ۱۲۸۶  
محکم دلائل  
م م م  
م م م

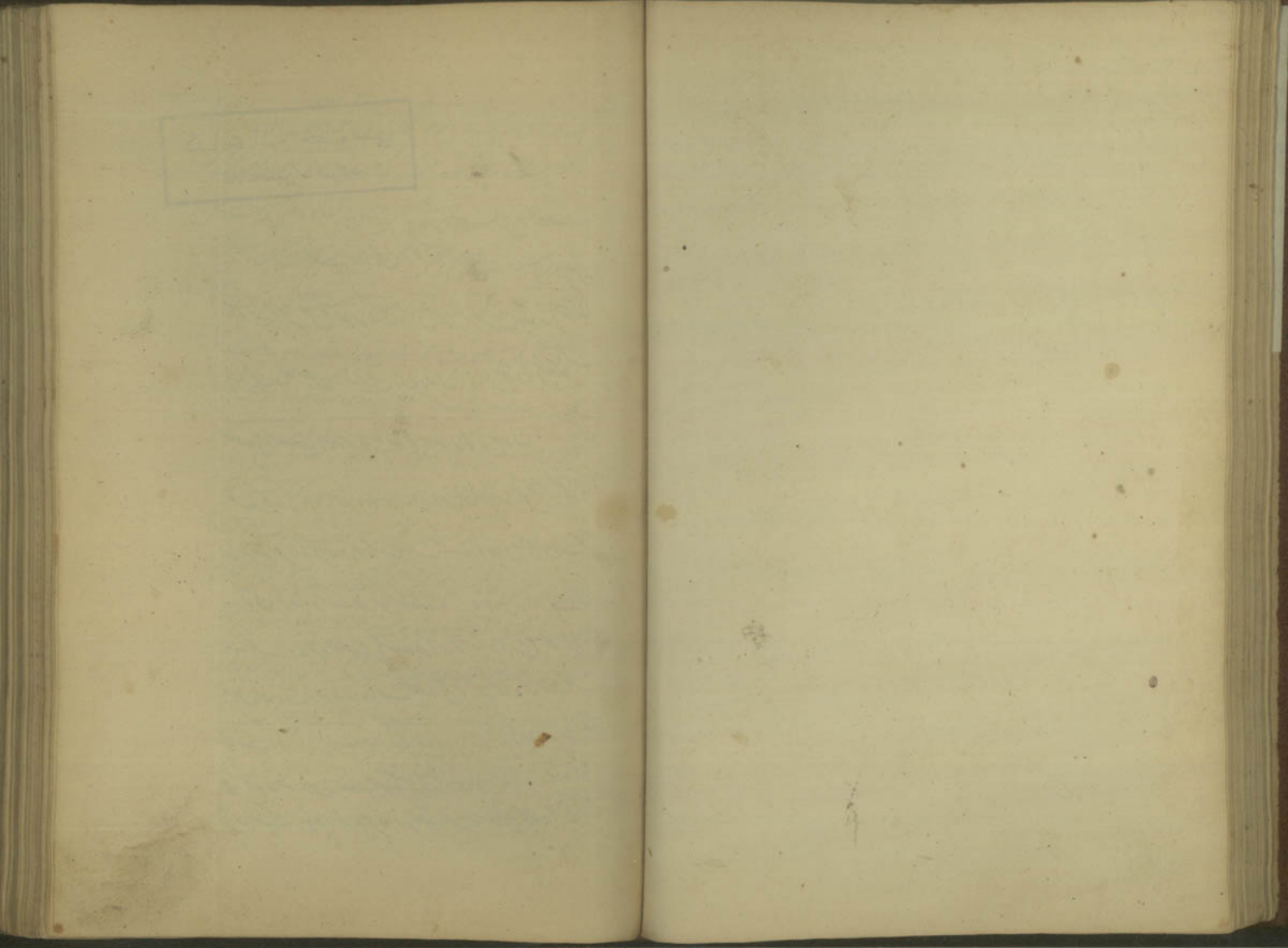
کتابخانه خصوصی  
غلامحسین - سرود

















[illegible]

مستغنی

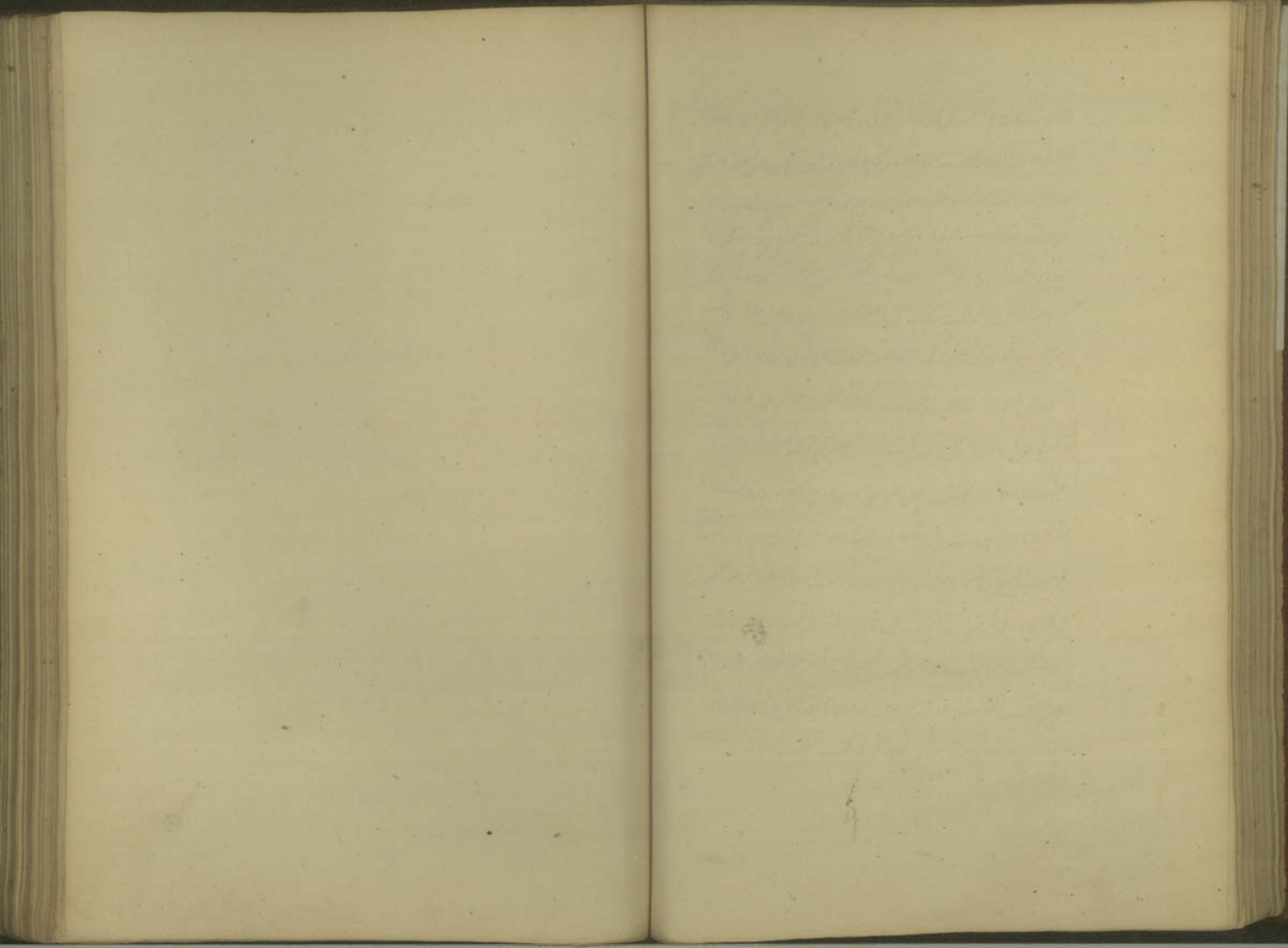
[illegible]

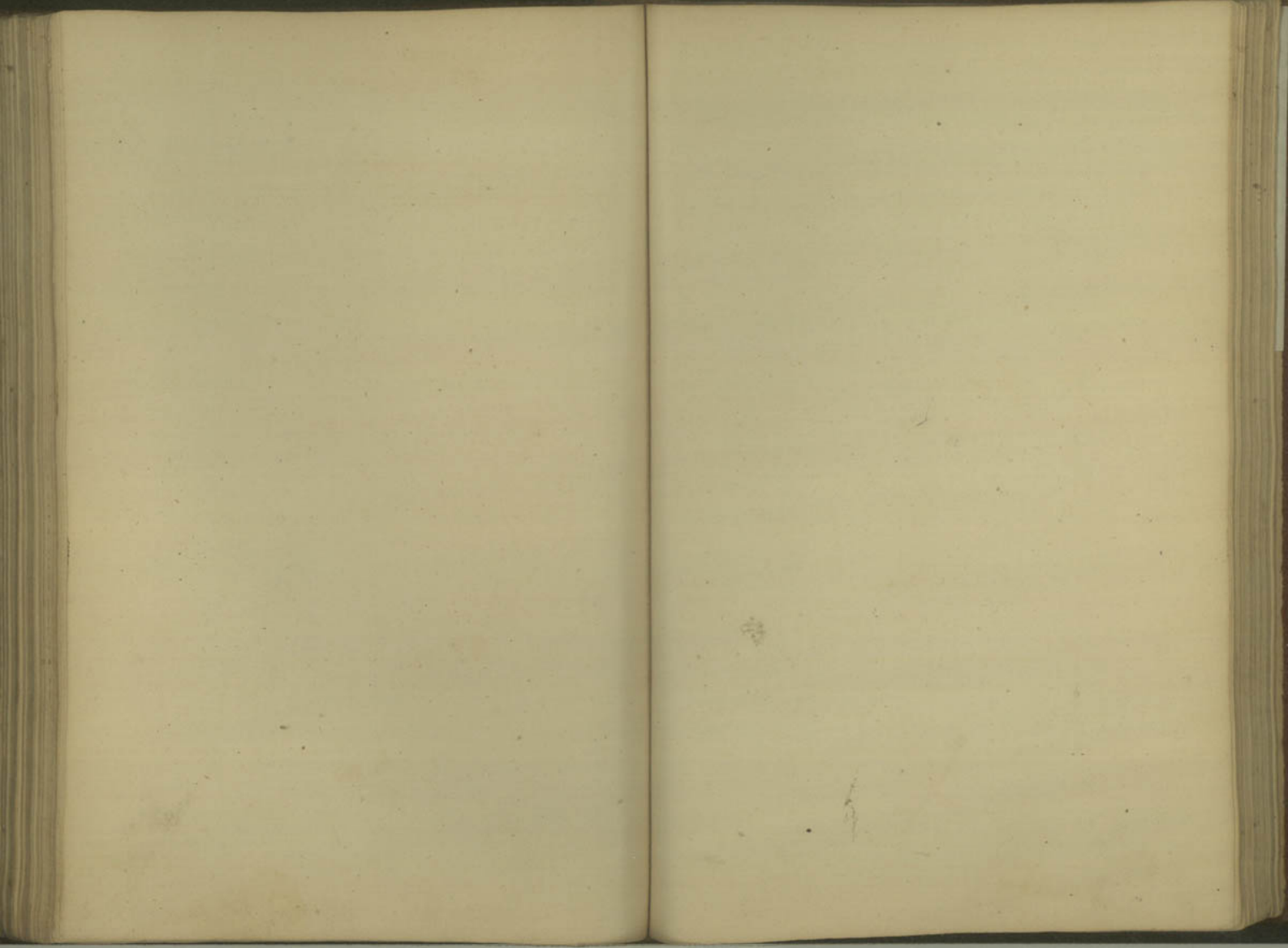




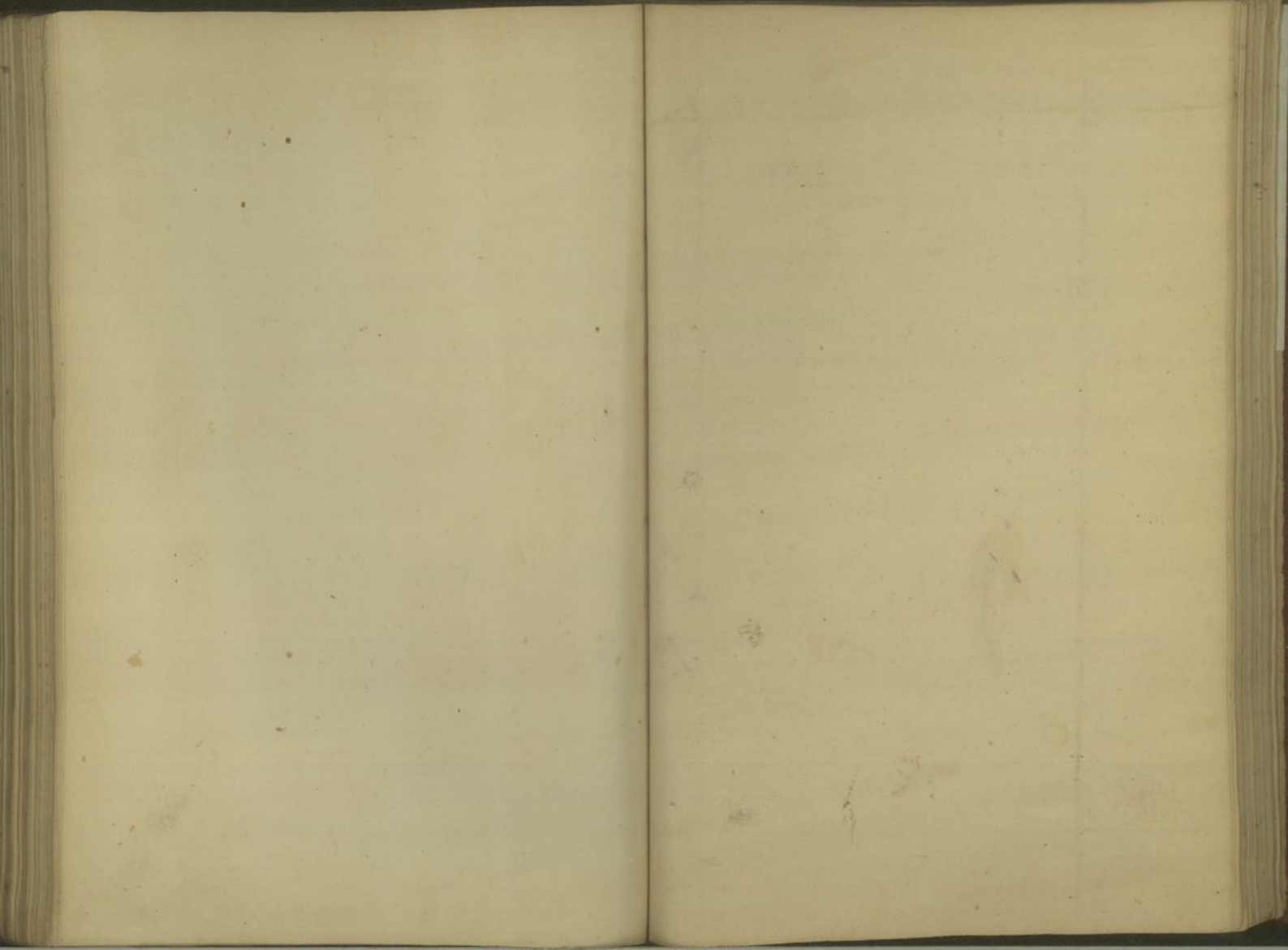


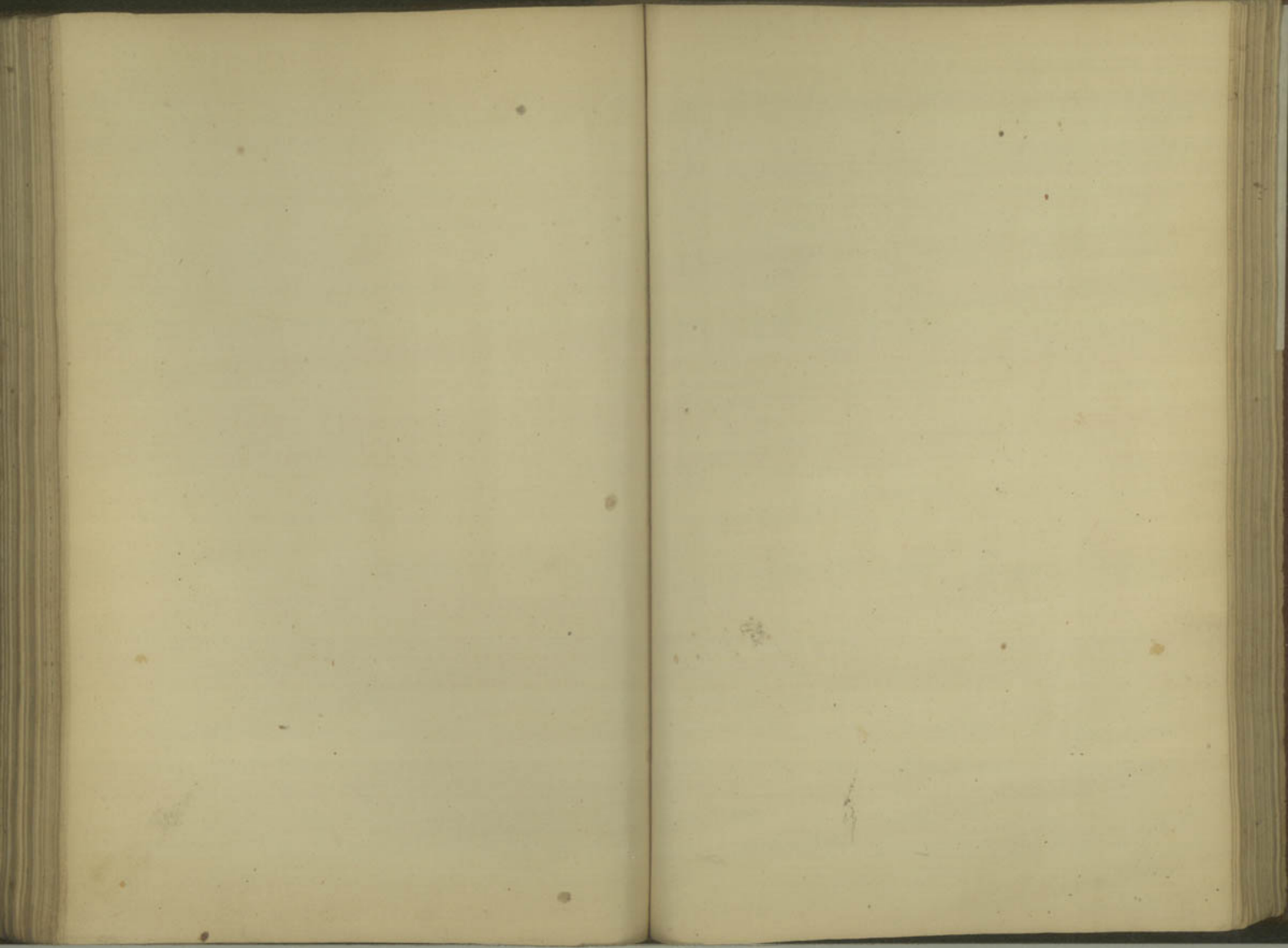
حضرت سید با انکه لی و فی و فرعون به طغیان هر شهر می دارد و در حق  
لور او اشیاء لور او غوت کرد و از انکه اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف  
از طرف غنی می رسد و از انکه اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف  
علیه السلام است و از انکه خود می رسد کف اشیاء می رسد کف  
الحال می رسد و از انکه خود می رسد کف اشیاء می رسد کف  
ما برست کف از طرف انکه لی و فی و فرعون به طغیان هر شهر می دارد و در حق  
و هر شهر که خود می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف  
محض می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف  
و محض می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف  
منفرد می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف  
و محض می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف  
مسکون الطبع می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف  
و محض می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف  
به می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف  
و محض می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف  
در انکه اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف  
در انکه اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف اشیاء می رسد کف  
قاعه مقرر و در انکه

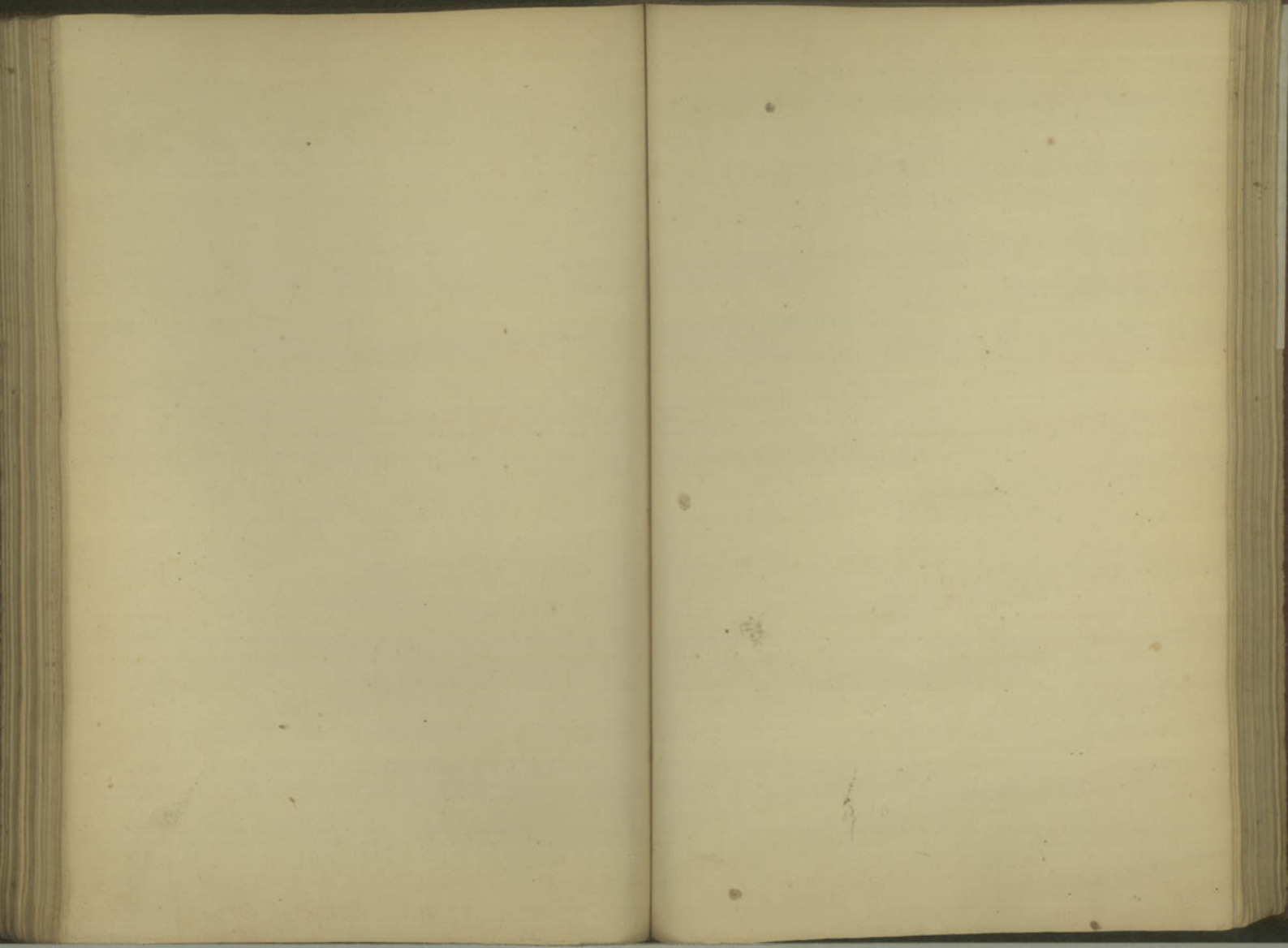




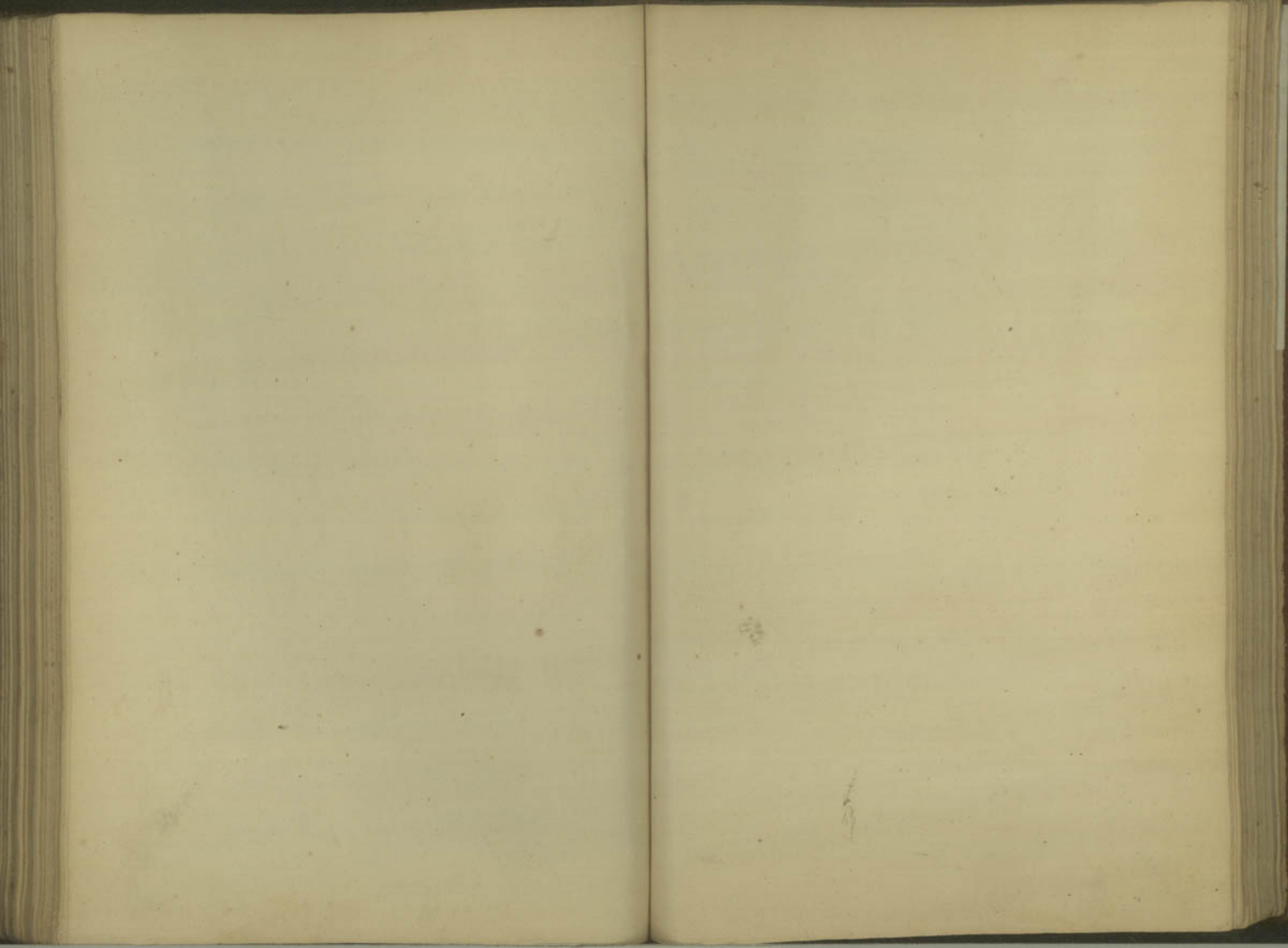


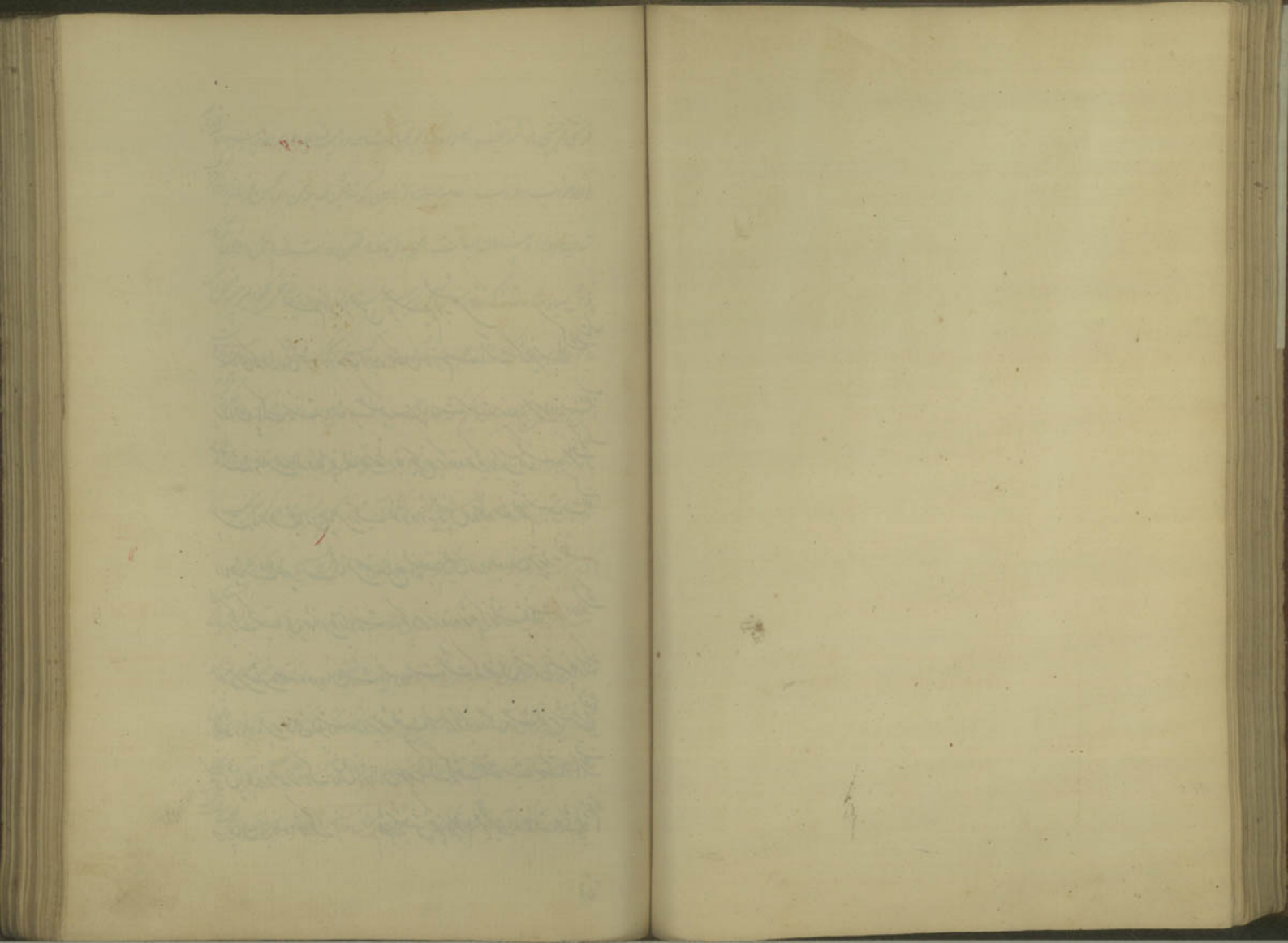
















باز این سه جوانی و چهار استیخت  
 دین حال که ذکر دین را دانست  
 هم عمره را کرد و در کعبه  
 هم خفته شد و فرو بسته بان  
 جگره با جگره کربت که در آخر سنان لوزین برآید و در سطح تانان خود بان  
 دوزین سقوط جگره که سید یعنی فلان که در دوزین دانست در دوزین که با دوزین  
 فاضل سقوط جگره اوله افهم شبا با نر ما هاسر بیان پس سقوط جگره دوم جگره  
 پست و یکم نر از ماه مذکور که سید در سقوط جگره اوله دوزین در دوزیم آب در دوزیم  
 شد و در جگره افهم از کلام آیه که هر که فهمیده است که جگره است شبا که رشتید  
 آن لایم از که در پستان که در دوزین برآید و همان همان آن است که در دوزیم در جگره  
 ما الفخ دوزیم افهم و صرغه با الفخ که شمرل دوم و دوزیم دوم است سقوط  
 و سقوط جگره است پیش از آن عبارت از دوزیم سه دوزین دوزین در آن سقوط جگره افهم که  
 الفخ و ما اثرات مذکور بر سقوط اینهاست نیز در دوزین عمل شده است از آن که در  
 سنازل که متعذر از دوزیم که در افهم افهم متعذر است و در جگره دوزین است  
 از دوزیم است و دوزیم که در دوزیم دوزیم و سقوط ما فاضل دوزیم است  
 متعذر است در دوزیم صرغه با الفخ که شمرل دوم و دوزیم دوم است سقوط

۱۰۰

که هرگاه دو حفظ مرسوم باشند در براسمی واحد و بیاندازند در براسمی شش  
باشد مخصوص با بسیار این که یکبار در گذشتند و دیگر بار بخوانند معجزه شکر است  
مخصوص شکر عطر و در بر موعود در بر استاره نمود و برادر را براسمی خانه  
از آنکه تر است که بیاندازد بسیار باشد عطر و گویند و تر خوانند براسمی  
**نظم** چه از سر زلف خط رو به رخ حرف خور از آن یعنی چون تر از آن  
رخ حرف آن تر بود امثال آن یکبار در گذشتند و دیگر بار بخوانند معجزه شکر است  
مجدد حکیم اندر خود خرم **نظم** چون حرف آخر است بیکه که سخن در بر  
سخن این یکبار است و بنا بر صاحب شرف از حرف یکبار بدو است چه در آن  
یکبار سخن است و این یکبار هم از است و در بر دیگر از آن که **اکنون هم از آن**  
**گفته اند** **دری بل خصم میخواند** **عصر** **بر لفظ حرف**  
گفته است قافیه بطور سیه است بر هر تقدیر و عذر قافیه میخواند و بعد از آن  
چهار احتمال میفرماید یا در آنکه که غایت میبرد یا در آنکه که غایت  
قافیه کرده در همین را قافیه فرود گرفته است یعنی بر از قافیه است چنانکه در غلام  
اندوه گرفته است یعنی بر از اندوه شده و در احتمال دیگر معجزه است





در نهایت کشف و بعد است که گفته اند که از اکثر اشیاء در وجودی که می باشد است  
 یا عین را پیش از این که با کمال خود که نشاند و در این است نه تا آنکه در این  
 خاک بر او افتد نه تا آنکه را در وجودی که در این است نه تا آنکه در این  
 راجع بدان است و اول به تمام بطور خوش خوش نظر است نه در این است  
**تا آنکه در این است** یعنی آنچه در این است در این است در این است  
 و اگر آب از این است با آنکه در این است و اگر آب در این است در این است  
 که خاک را از این است در این است و اگر آب در این است در این است  
 و با آنکه در این است در این است و اگر آب در این است در این است  
 نه این است **به چون در این است** در این است در این است  
 یعنی در این است در این است و اگر آب در این است در این است  
 در این است با **با دام در این است** در این است در این است  
 فانی که در این است در این است و اگر آب در این است در این است  
 با آنکه در این است در این است و اگر آب در این است در این است  
 بلکه در این است در این است و اگر آب در این است در این است

با آنکه

از برای دست در این است با دام در این است در این است  
 و اگر آب در این است در این است و اگر آب در این است در این است  
 در این است با **با دام در این است** در این است در این است  
 یعنی در این است در این است و اگر آب در این است در این است  
 و اگر آب در این است در این است و اگر آب در این است در این است  
 که خاک را از این است در این است و اگر آب در این است در این است  
 و با آنکه در این است در این است و اگر آب در این است در این است  
 نه این است **به چون در این است** در این است در این است  
 یعنی در این است در این است و اگر آب در این است در این است  
 در این است با **با دام در این است** در این است در این است  
 فانی که در این است در این است و اگر آب در این است در این است  
 با آنکه در این است در این است و اگر آب در این است در این است  
 بلکه در این است در این است و اگر آب در این است در این است

سر به که در این است  
 در این است در این است  
 در این است در این است  
 در این است در این است



فان توان گشت و خجرت معنی کشیدن در صورتی حضرت چنانچه درجه تحصیل آن  
**ژاله سرفراز بود که گفت** چون رستم بنان **چون** ژاله باز در فارسی که گشتیم  
 بنان ماه صمیم بهار زینال رویان افتاد سرفراز درستم بنان بنان محض  
 انکه در وقت بنان کنان نکرده کشیده شروع در بار بران کرک که در روزی که  
 رفت و وطن است که در لوکان رستم بنان قوس و قزح بر صحنه فرسخان  
 بمعنی قوس و قزح گفته اند و نه و نه که اثبات همان از بر اثر کنش ادیان که بنان  
 بنان که که که **چون** سرفراز است بر این که **چون** سرفراز که در وقت ظاهر است  
 در سرفراز که در اثر این چه کرک که بعد در این به تمام است و در سرفراز که در این  
 خود هم سرفراز که از دست سلفی که انچه خودم شد که کرک که در وقت و نه و نه  
 سرفراز که در قطرات بدان پاشیم تا بین دور احتمال غیر از آنست که که در اثر ظاهر  
 و در بر جواهر کیم چه که در معنی غیر در این از جواهر که که در این است طاهر **چون** از دست  
 سخاوت که در تر در **چون** سرجحان که در غیر کنش کنان که در **چون** سرفراز که در  
**چون** سرجحان که در **چون** سرفراز که در **چون** سرفراز که در **چون** سرفراز که در  
 بر لغز پاک یا بر فارسی ظاهر است اما از آنکه باشد اما از آنکه باشد اما از آنکه باشد

[illegible]















است نه باغی که بهره را قدم است و حدیث مروج بهره را قدم است بخود و در سبب  
 بلکه به غیر هر قدم و حدیث را در هر که است و در این حدیث است **تا خاک کف است**  
**نفس پسته** به سبب **تلاوت و تلاوت** **سجده** است که قدم نه در سبب  
 میوه و در سبب سبب است که باغی در سبب است که خاک کف است  
 قدم خاک است و خاک پا را بر خاک میوه است که باغی در سبب است که  
 در سبب سبب است که قدم نه در سبب است که خاک کف است  
 که قدم نه در سبب است که باغی در سبب است که خاک کف است  
 پا را بر خاک کف است که باغی در سبب است که خاک کف است  
 پا را بر خاک کف است که باغی در سبب است که خاک کف است  
 یعنی چون در خاک کف است که باغی در سبب است که خاک کف است  
 حدیث در سبب است که باغی در سبب است که خاک کف است  
 سبب در سبب است که باغی در سبب است که خاک کف است  
**غیر از کف است** **غیر از کف است** **غیر از کف است**  
 که چنان غیر از کف است که باغی در سبب است که خاک کف است

المنفعة

[illegible]









[illegible][illegible]



[illegible]

[illegible]

اعدا و کتب  
 علوم و فنون  
 بهر تعلیم و تربیت  
 حاجتی ازین امر است  
 و نیز ازین جهت  
 باید که در این  
 معنی ازین امر  
 نهایت کمال  
 حاصل شود  
 و نیز ازین جهت  
 باید که در این  
 معنی ازین امر  
 نهایت کمال  
 حاصل شود  
 و نیز ازین جهت  
 باید که در این  
 معنی ازین امر  
 نهایت کمال  
 حاصل شود



[illegible]

به پنج خط تو هم زبان سپید نه چو نرد **بجفتاد تو خندت زدن کار** محمد بن زکریا  
 از این دو بیت بهل از دیر است چو کمال هر دو یک است و جمع میان اینها از این است  
 که مضاف واقع است چه سال بیت اول آن است که هر دو ضمیر تو یک است چه  
 در کلام تو نیست و ضمیر در جوابش نیز نفی مکن و مال تا آن است که هر دو  
 ضمیر میان هر دو جمع میان این که مکن یعنی نه همین در کلام تو کلام در میان آن که  
 نیست بلکه این لفظ را که چنانچه از نه نیز در بیت کلمات است که نیست بلکه هر دو متعلق به  
 ضمیر تو در جمله است که نه خبر است با آنکه این معنی آن که هر دو است و مضاف به  
**چو کاف تو شایسته این چنان که کن** موقوف به **موقوف به** است و از این  
 و نون و نون هر دو متعلق به نون که مکن و نون موقوف به است و اینها یکی است و نون

[illegible]













































1944.

[illegible]































[illegible][illegible]

















مانده بود و بعضی از نسخ بدل خوانده و باقیه در محضر سنی است و در علم از کلام  
مهند سید ام را در این بر ناله است چه کلاه باز شطرنج قیام می کند و بعضی در اول  
مکتب است شیخ نظامی که نظم حکایت است مجنون از جانش با بقیم حکایت است  
با جانش با بقیم زهره در کمال تا بقیم عرق با دوازده یعنی مادی که  
سعدی در بزم زهره در حدیث است و مادی در بخش مکتب بقیم حکایت است  
و بعضی از نسخ بدل نیز است و در محضر سنی است که مادی در بخش مکتب است و مادی  
از در این بین و پیش مکتب است و مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
برای آن چون است که مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
واقع شده است که مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
کافیه در حدیث است که مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
در روز و در حدیث است و مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
از آن مکتب نیز است و مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
قافیه در حدیث است و مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
بقیم حکایت است و مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب

که اولی

که اولی از نسخ بدل نیز است و در محضر سنی است که مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
از در این بین و پیش مکتب است و مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
برای آن چون است که مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
واقع شده است که مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
کافیه در حدیث است که مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
در روز و در حدیث است و مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
از آن مکتب نیز است و مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
قافیه در حدیث است و مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب  
بقیم حکایت است و مادی در بخش مکتب است و مادی در بخش مکتب

که اولی





[illegible]

۱۰۰

[illegible]

۱۰۰







مراود و فای بارگشتن است و در این میان کسور و محققه از وزن در عجب است از این  
وزن است که لغتی بر ایشان گفته و بجهت آنکه هیچ کس از این محقق و معیار  
همین لغت نیست **در لغت** یعنی از لغت که در کتاب فواید محقق در باب  
سیرت یعنی بیان از زبان میگوید و چون بدون می آید و در لغت همین است  
لغت و در این میان میگوید یعنی بر ایشان گفته و در کتاب فواید محقق در باب  
بنا بر عجب است **در این کتاب** بابت از لغت که در این کتاب  
صورت است این است و در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
فوق از این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
اول از این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
عشر یعنی هر یک که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
خون خرد و در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
و این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب  
تقریر ما نموده ظاهر است که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب

[illegible]























[illegible]

مفتی

و گفت منکرند که درم که دختر پادشاه مغرب به پسر خود مشرف شد و دختر پادشاه بنویسید  
و به پسر خود اتفاق ملک را در آن مشرف که هم پسر خود را که دختر پادشاه بود و این را  
نویسید به پسر خود دختر ملک هم پسر خود را که پسر پادشاه است و این را  
دختر پادشاه به پسر خود را که پسر پادشاه است و این را  
در میان پادشاه و پسر خود را که پسر پادشاه است و این را  
شرم ناپدید است از آن در آن مشرف و پسر خود را که پسر پادشاه است و این را  
کاف ناپدید است از آن در آن مشرف و پسر خود را که پسر پادشاه است و این را  
نویسید به پسر خود را که پسر پادشاه است و این را  
حبیبه که از خانه در آن ملک  
عزت او که پسر خود را که پسر پادشاه است و این را  
و کاف ناپدید است از آن در آن مشرف و پسر خود را که پسر پادشاه است و این را  
و پسر پادشاه که پسر خود را که پسر پادشاه است و این را  
و پسر پادشاه که پسر خود را که پسر پادشاه است و این را  
و پسر پادشاه که پسر خود را که پسر پادشاه است و این را



[illegible]

7.

[illegible]







[illegible]

ایں قصہ ۱۱

[illegible]











سر این بی اراده در دست خواندن غرضش در ویران کردن دایه نیست که این بی  
 که در این شعر نوشته شده مرا فی نسختم تم لغت صاحب شرف است و الله در نسخ صبر  
 چنین که است صانع مدح و تعظیم را در این کجاست بر زبان رانده سخن طاعت  
 زین قدم چه جلد کشم و غنم چه **نظم** **صاحبان کز دانش گاه کجاء**  
 در دست که دست حرف آفرین صبر فدا کرده منتران در این قصه و قصه صاحبان کجاء  
 حرف بیزبان معصیت نه با کز خانه پند و اندرز در آفرین است لا حول و لا قوة الا بالله  
 آن نیست که در خانه نیم در این لغت فدا کرده منتران در این قصه و قصه صاحبان کجاء  
 بار و سینه نه در آفرین نیم در دست صاحبان کجاء آن در آفرین  
 لغت نه در دست است که در خانه پند و اندرز در آفرین است لا حول و لا قوة الا بالله  
 بدست می آید به مال و لغت مستقر لغت در این بیت نه **نظم** **خونسر در**  
 خیال کجاء که نیم زردا کردی طبع اندر بر ما و مال و لغت در دست مستقر  
 صفا در عمل تصرف کند نه می تواند بود در این بیت خلق انما و قصه و لغت  
 از آن جلد است **نظم** **خونسر در آفرین کجاء** **نظم** **صاحبان کجاء**  
 بنام نه در دست مستقر لغت در آفرین کجاء **نظم** **صاحبان کجاء**

دولت

[illegible]





از بهر سخن غنی که در آیه است میسر بخوار ساخته یعنی چون خورد که غریبی میسر شود  
و حق زنا گرفت از در جمع کردن سخن او کرده که در هر مرتبت در هر مقام و هر مرتبه است **اول**  
**آیه در این کج بود و عدد و منیت صبر مهم را غیر است** در تحقیق صبر مهم در اول این است  
و گاهی منیت در مقام تمام منی نبوده و در مقام شایع است یعنی تمام اگر گرفت در آن کج است  
بعد از صبر مهم صبر بیک و اگر صبر بود بلکه در صبر سمع و طعم را در آن میباشند و در آن  
و طعم را در آن است و صبر در آن امکان گیدن در عدولت محمد و منی است  
و گاهی منیت در مقام صبر است فایده آنکه او را امکان دخول در عدد و در آن است  
و با بیت در منی هیچ بهره نیاورده که سابقه گوشت هر دو منی از او را در آن **دو**  
**بهر روی از در منی را خسته بر نماند بهتر باشد** از این است که آن بهتر از آنها و غیر  
سخن است هر دو چه در مقام خواب نباشد که در آن زمان تنیده و فضا در آن تنیده و فضا  
**با بیان آنکه در این است** جمع کردن منی یکی که در هر مرتبت است و هر دو که در آن  
بسته و در آن که در میان است که در منی شتر از این فایده که در آن در آن که در آن  
منی بر آن نباشد پس میسر و منی بر آن است که در آن در آن که در آن که در آن  
مکرمه و طعم را در بدن از آنکه در منی غرض است که در آن در آن که در آن که در آن

[illegible]























وای الحنین وغانل عین وعلک وغانلک انبیت تو من بوم بدمه کیف  
و بهر چرخین و کشویم تو و قدر تو وصال تو آید ازین کفر اقا چه در روز بهر و کینه

الذی قتلهم بهر هو می غله ساعلی بهر نبات من صدای  
بکناه که کشیده بهر آتش ازین عین و کینه و بوی آتش بهر نبات از سینه خیز

و قره من بدی کا حبله البی صلی الله علیه و آله فی کفی و صفة  
و قوه از بهر رخ آینه که قرار او بهر رخ در دهم و بار

من ساقی ما استبدلت باشت تبا و لا باک سلام دنیا  
در جانب بهر کوه خیز که هم بهر با و در کار بهر و بهر رخ بهر رخ در کار

و لا بهر نسبتا و لا با الیف بدلا فبالغ فدا یلک  
و نه بهر سهر و کار و نه بهر سهر و کار پس در آن بهر

و اجتمعا و لا نقص فدا استقر ذک الشیطان و استقر  
و صبر کن و تقصیر کن و صبر کن که کما که بهر در شیطان و در کار و کینه

الحیال الطغیان و سبعم الذی طالوا ای غلبت بنفلبون  
و در کار و طغیان و نه بهر که بافته کما که بهر طغیان به با و کینه و نه بهر

الله

الله ما سنا می را بطراح ازین عین و کینه و بوی آتش بهر نبات از سینه خیز  
و نه بهر سهر و کار و نه بهر سهر و کار پس در آن بهر

شرع الله ما چو زور که زور او که الله را بهر عین و کینه و بوی آتش بهر نبات از سینه خیز  
و نه بهر سهر و کار و نه بهر سهر و کار پس در آن بهر

در روز و زور که زور او که الله را بهر عین و کینه و بوی آتش بهر نبات از سینه خیز  
و نه بهر سهر و کار و نه بهر سهر و کار پس در آن بهر

ما بهر نسبتا و لا با الیف بدلا فبالغ فدا یلک  
و نه بهر سهر و کار و نه بهر سهر و کار پس در آن بهر

بر که بهر نسبتا و لا با الیف بدلا فبالغ فدا یلک  
و نه بهر سهر و کار و نه بهر سهر و کار پس در آن بهر

مکس مقبل مقبل مله معا و کماله و صفر حظه السیل من عل  
و نه بهر سهر و کار و نه بهر سهر و کار پس در آن بهر

نرسند بهر بهر و صفر حظه السیل من عل و نه بهر سهر و کار و نه بهر سهر و کار پس در آن بهر





طریق نامزد کردیم تا گفت از خبر دانه راز در میان سوادیه از دروغ و غیب زبانه  
از دروغ زبانه بخوبی و زبانه راز بهار اله که گفت کف خلقت با این مطالب طراح  
چگونه که از قوه و باطن طراح را

خلقتی عبد الله تعالى كالله الطالق حوالیه اصحابه كالخلق م  
که تمام او بهر بهر باشد **متره** تا بان که اطراف او بهر بهر باشد که گفته

اذا امرهم استبدوا بهیر و اذا اهانهم عن شئ لم یجاسروا علیه  
و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد

و عرفنا سیر بامعزیه و فی قیامه بطلان شعاع سمیع ان فی خبیثا هر قدر ازنا  
و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد

وان لقی صنا بدم و انقاء وان یقرها بلب و انقاء وان لقی علقه و انقاء و انقاء  
و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد

کفرین کیف خلقت الحسن بنی قال خلقتا عبد الله شایین نقیین نقیین  
بچه که از قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد

عصیه و عصیه و عصیه و عصیه و عصیه و عصیه و عصیه و عصیه و عصیه و عصیه  
و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد

و در قوه او بهر بهر باشد

سعادیت کسبیه و نفع بجهت از هر طراح کف لو بلف با بامعزیه  
و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد

لنفی فی عین الاتین من لجنه ابداء عریض سعادیت کسبیه و نفع بجهت از هر طراح کف  
و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد

ارید قبض روحه فکیف الارید قبض الاله من ید  
و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد

سعادیت کسبیه و نفع بجهت از هر طراح کف لو بلف با بامعزیه  
و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد

و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد

و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد

و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد

و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد و در قوه او بهر بهر باشد



امیران و فوایدش آن کو بخشید که در راه و در راه که طریح کف هذا مال اللین

خزانة رب العالمين اخذ من عباد الله الصالحين  
ابن اسمعيل مهت

فرمانه بود که رعایان احمد کبیر و اورا بنده از بدین تاریخ

الكتاب جواب كتابه فواسل قد اطلعت الدنيا على عبد وفيها ومالي به طاقة

سبب این جواب است که این قوم که از آریه تبارند و دنیا بر عرض مردم دنیا و طاعت نمانده از بزرگی

بسم الله الرحمن الرحيم

من عبد الله وابن عبد معوية ابن ابي سفيان الى علي ابن ابي طالب ان

و از بنده خدایا بر غنیمت او و صبر بر هر چه بفرستد و ارجحان علیه الفقه سرور حاج ابوالفضل علیهم السلام بدرود

عدد جيو شوق الحوم والنس في الارض والكاف الصل اول تحت كل خردل الف مقاد

شماره شصت و هفتم از این مجله در تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۱۵ منتشر خواهد شد.

مومن طما باشند بخندند در آید سعادتمند گشت و هر آنکه طما در گرفت و اندام با سعادته

ان عليا كاشفهم انما الطغيان هو الخوف والرهبة والاشماع التي تضيء في وجهه وحفظه

بهر کمالی که میسر شد در غایت طبع و تبحر این دانش را در روزگار خود و در هر آنکه از ایشان بهیچیندگی نمانده

\_\_\_\_\_

معاذیه در شام بجانب غنوکت مسج منربین عمره صکت این چه فعلت است ابدل

تو بگوئی ز سر جواب نامه درسته تو طراح گفت من دیگر مغرورم چون نامه بسته بدین

و بتأخت سعادیه باز صاحب بنو غائب مخطوب کرد که دیدید این مدرسه که در اویم

بر دیده مرا زدنک نزد وجه مرا و نفس می کشد صاحب خود بیان کرد اگر مردم دنیا را بچشم

از آنجا که رکن زیاده شعر عاقل گفت تو نیز بجزب هر چه در دست یافت مانده ای چه کج نام تو را

محم و ثنا كنتم ما و بحسب ديك نفس اله فاك و قطع شتر سيفك و اله كلفك

من كلام الدعاء فغني بشك وانه اسر ومان قراره قطع ان واثموا انها اسر واثموا انها اسر

برین روز از دست از خنجران ۴ و با یکدیگر تا کنون به صورت است و بود و دست است

مذخره صمدی بن اکبر بن میرزا محمد و رحمة الله علیه

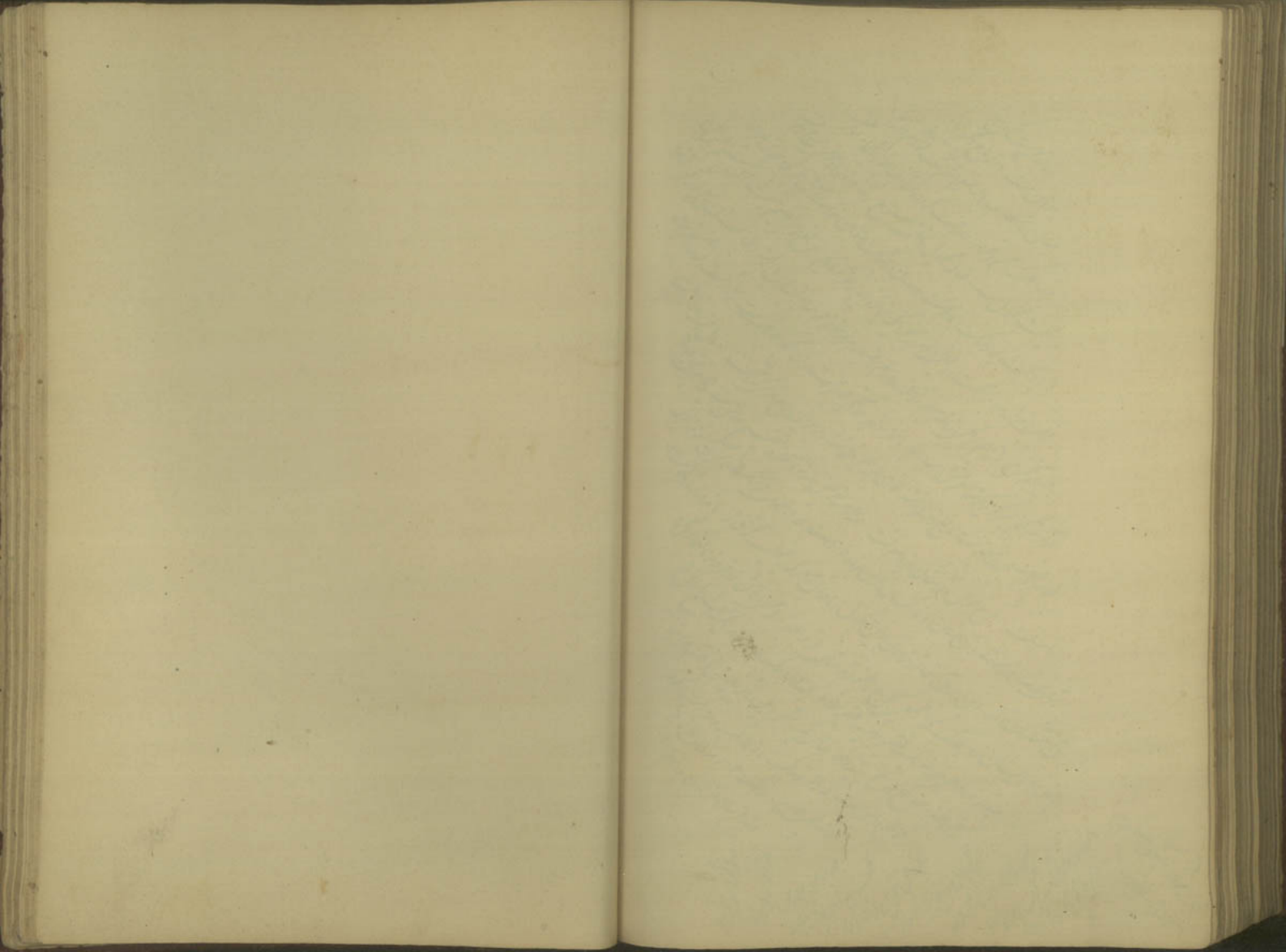
This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page is bound into a dark, possibly black or dark brown, inner cover material. There is no text or other markings on the page.



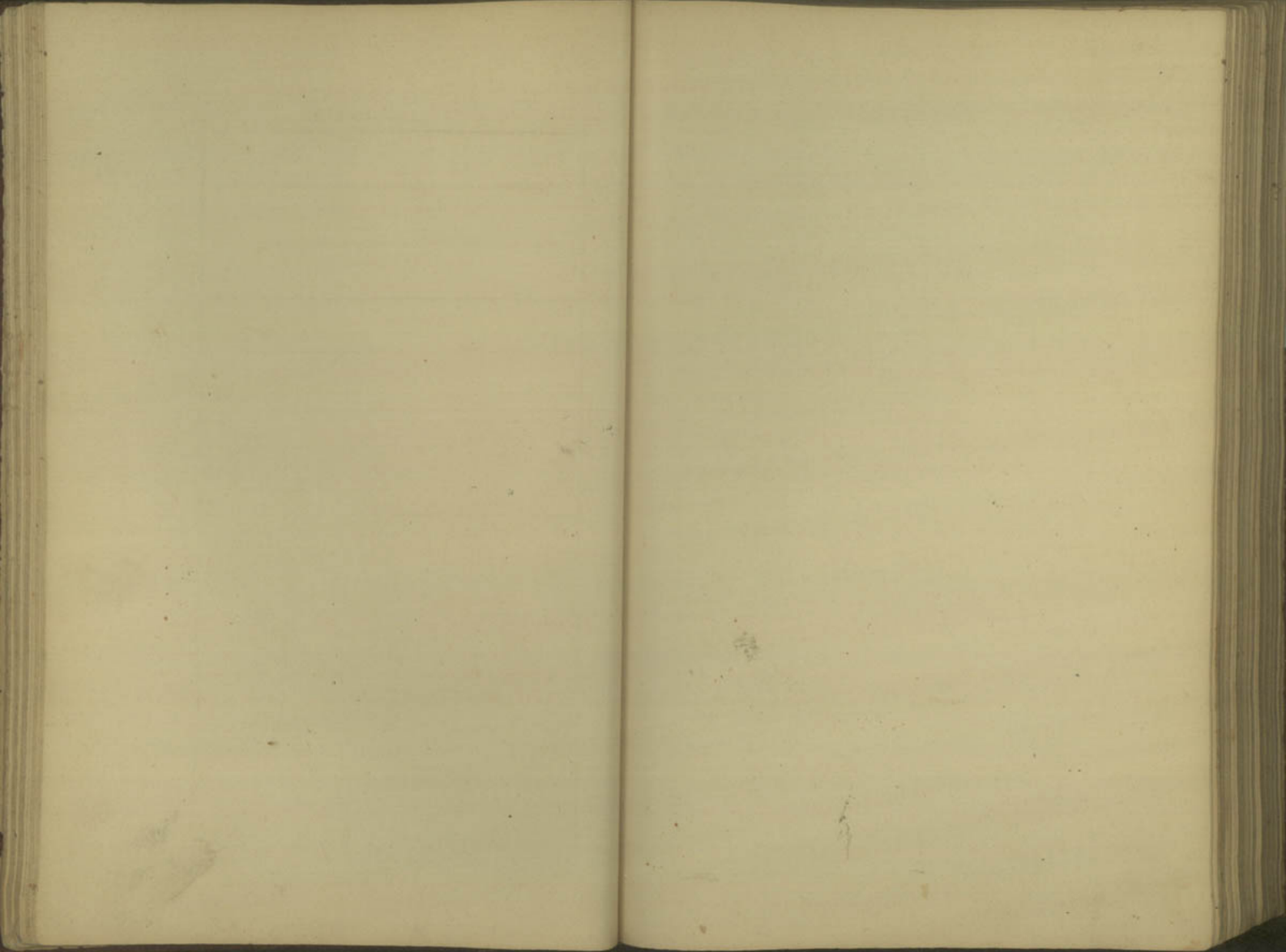


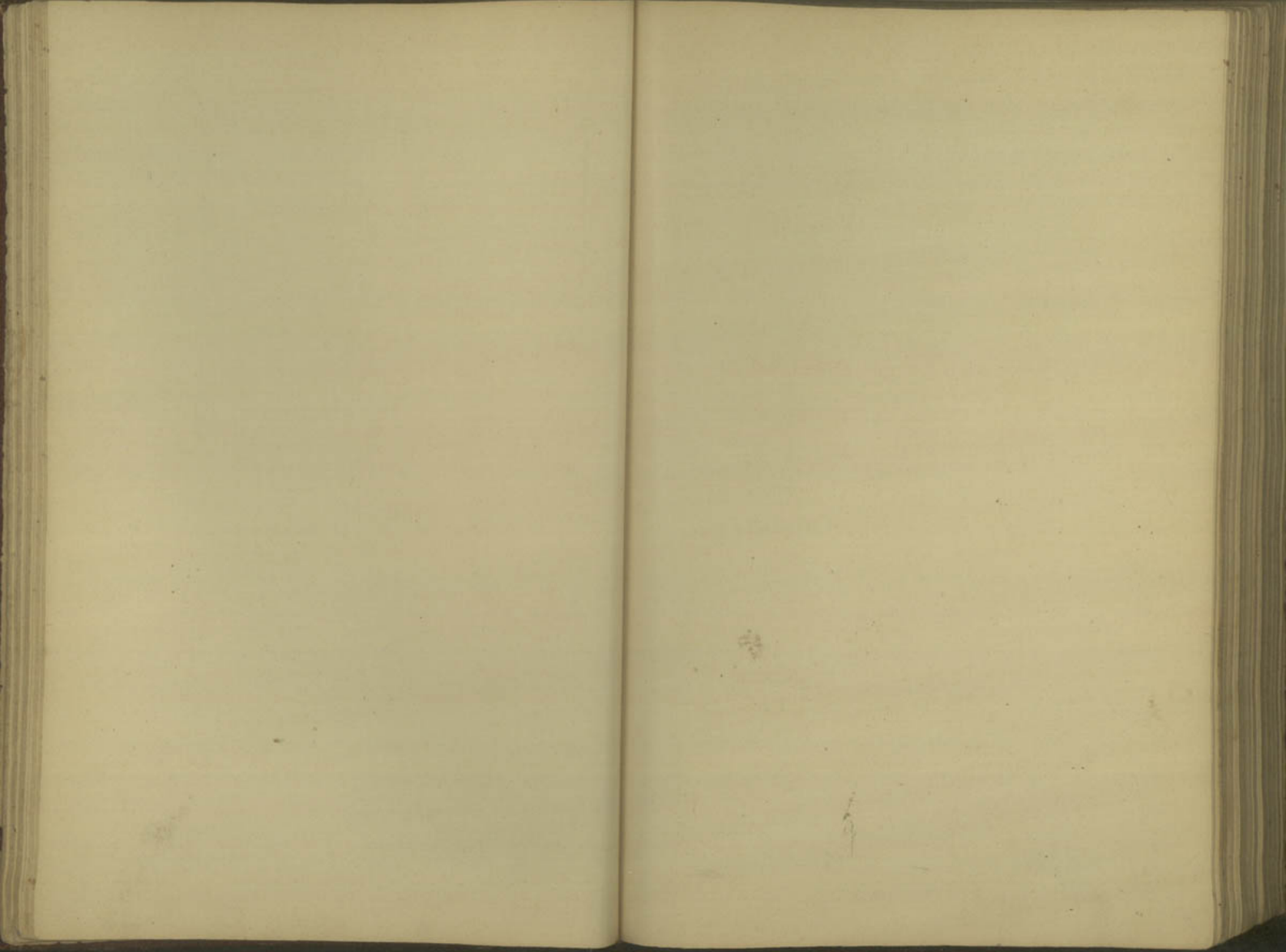
در سنه ۱۲۰۰  
در ماه رمضان  
در روز ۱۵

[illegible]

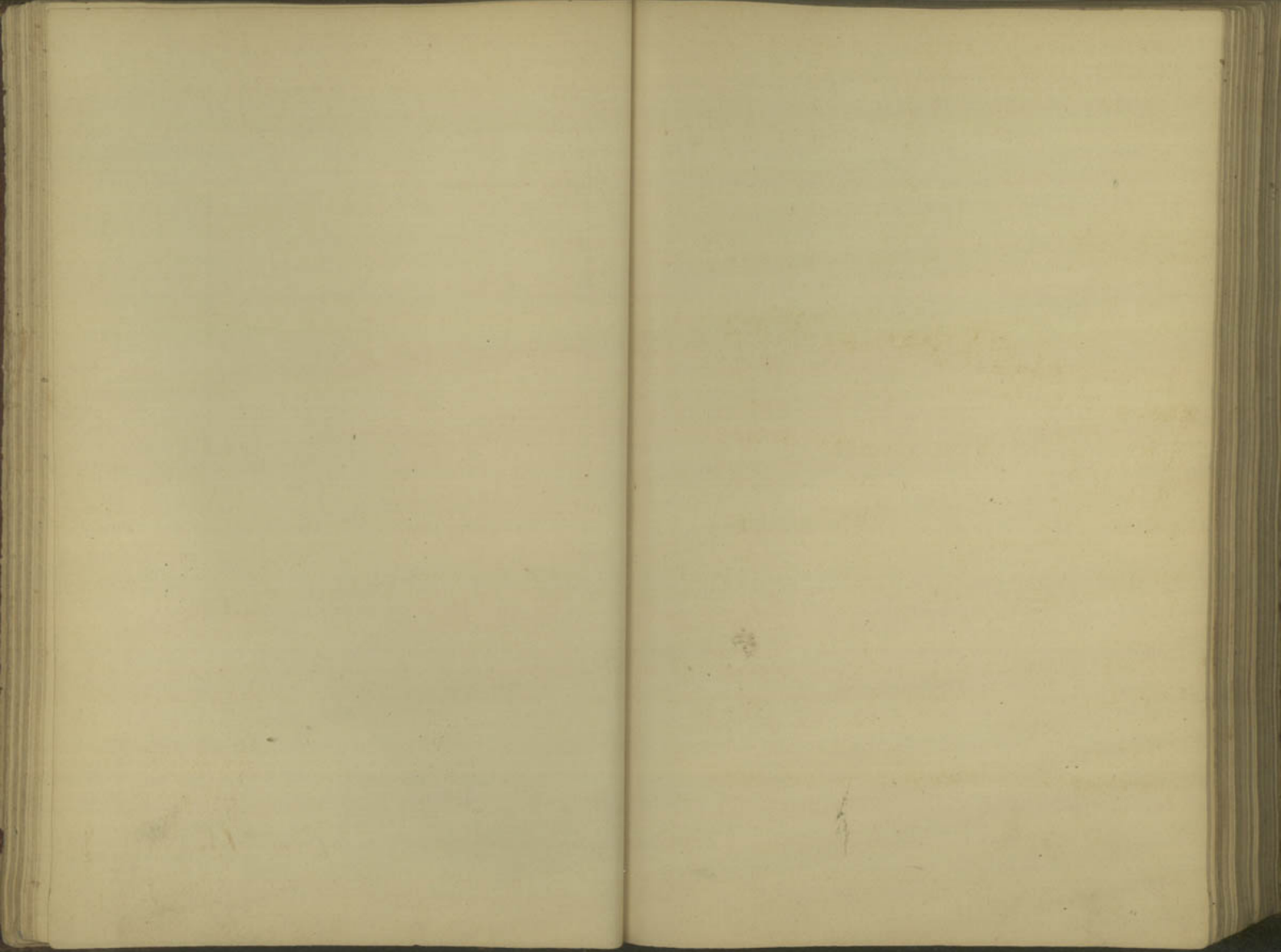


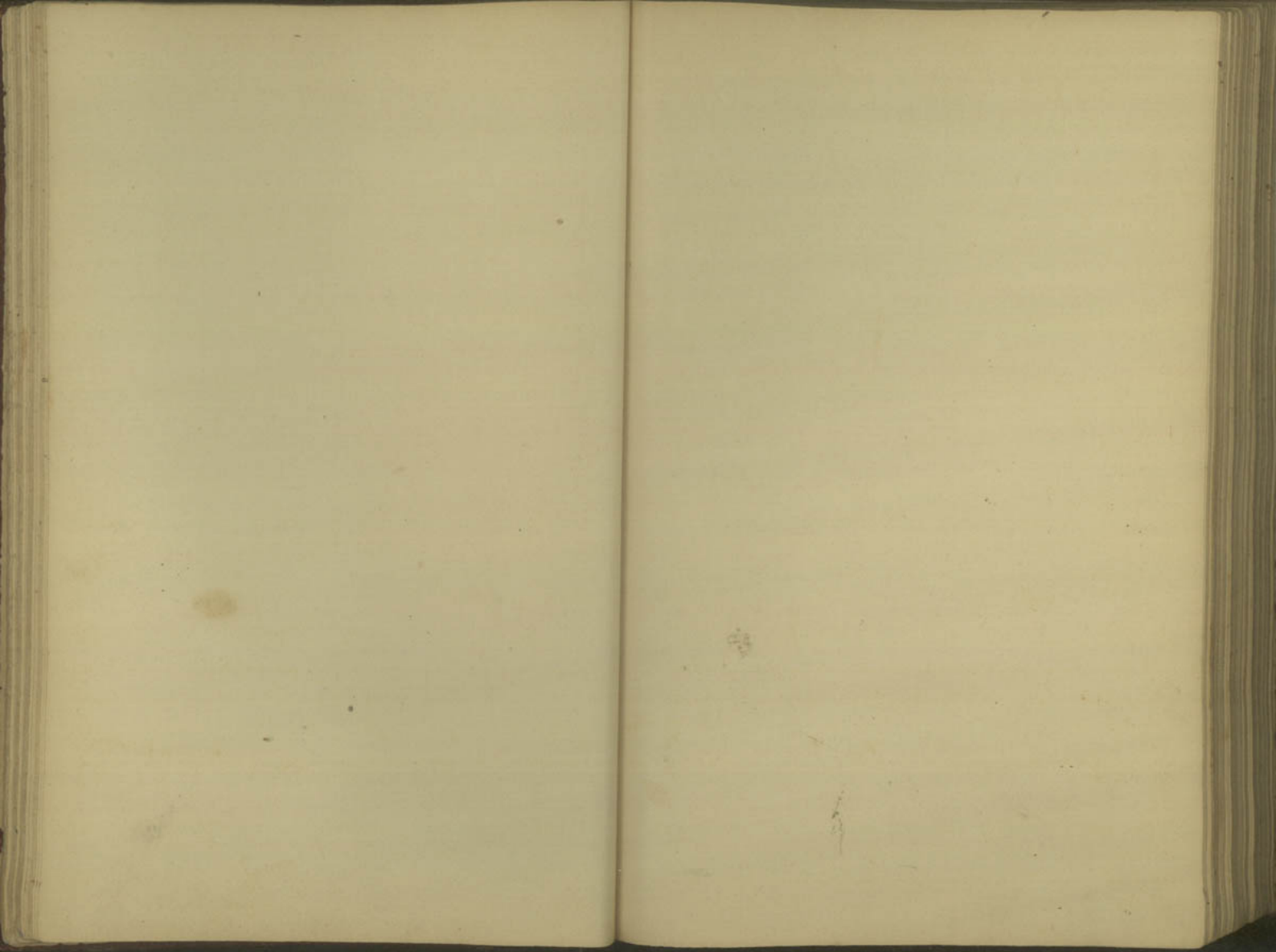




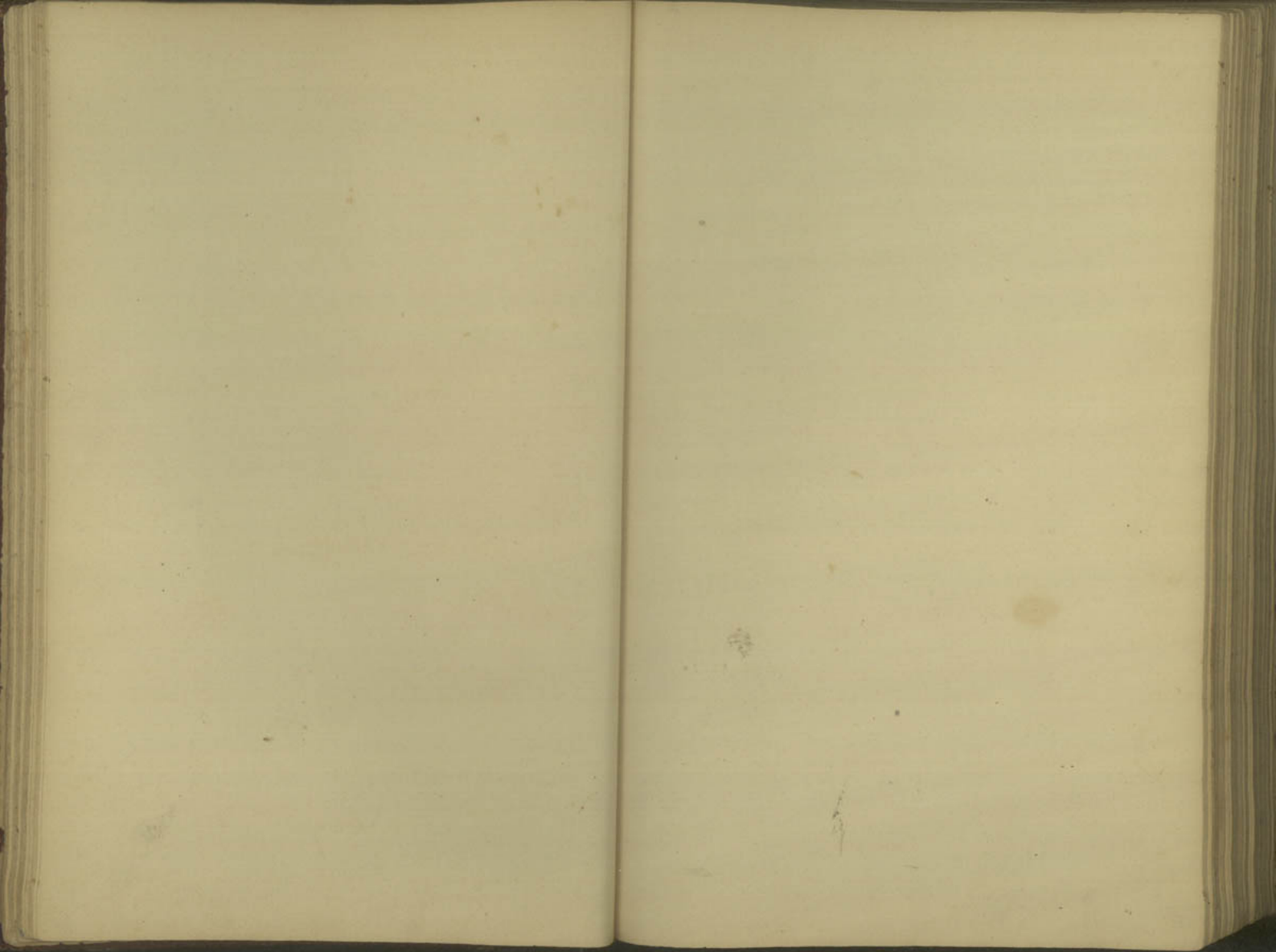


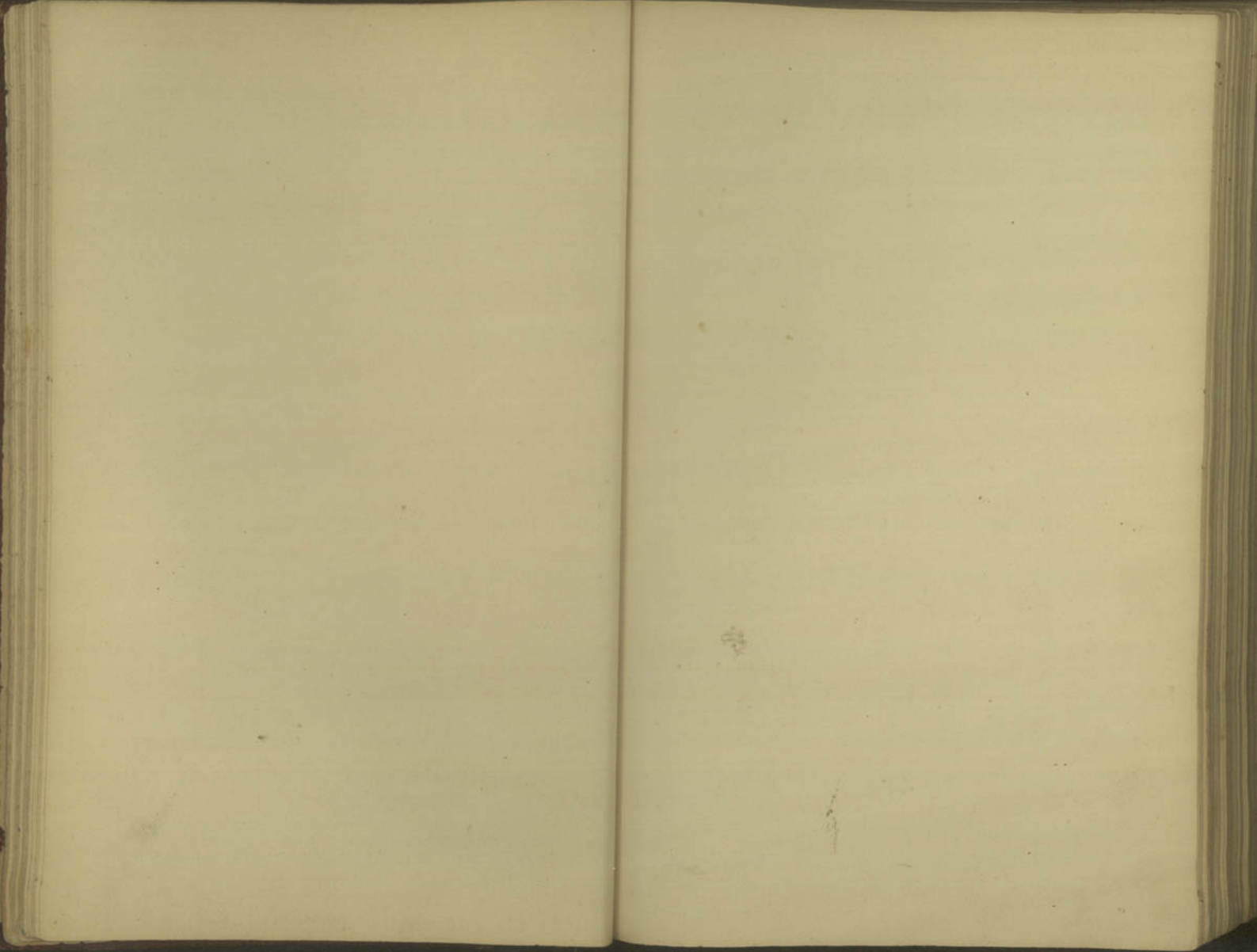




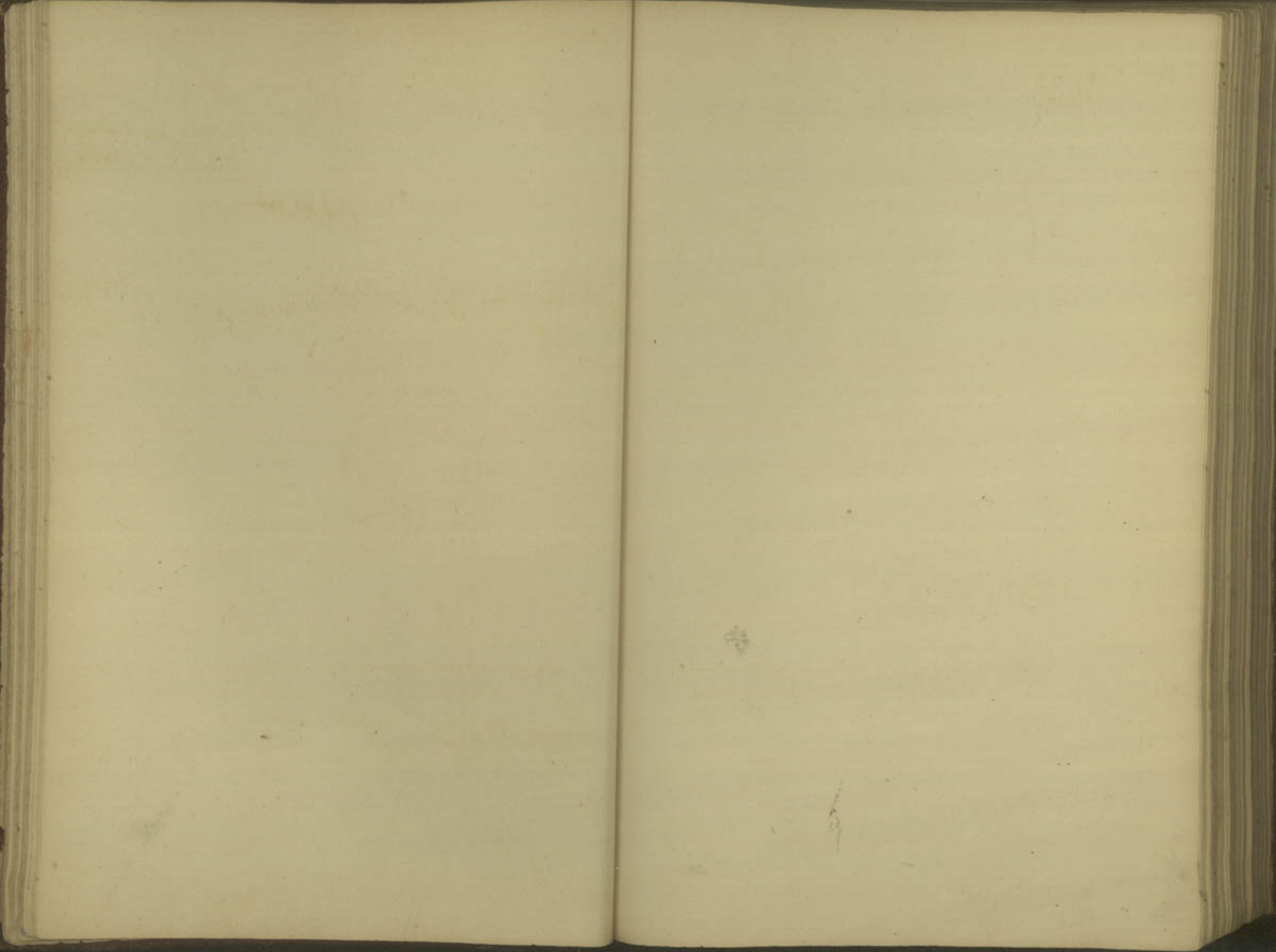


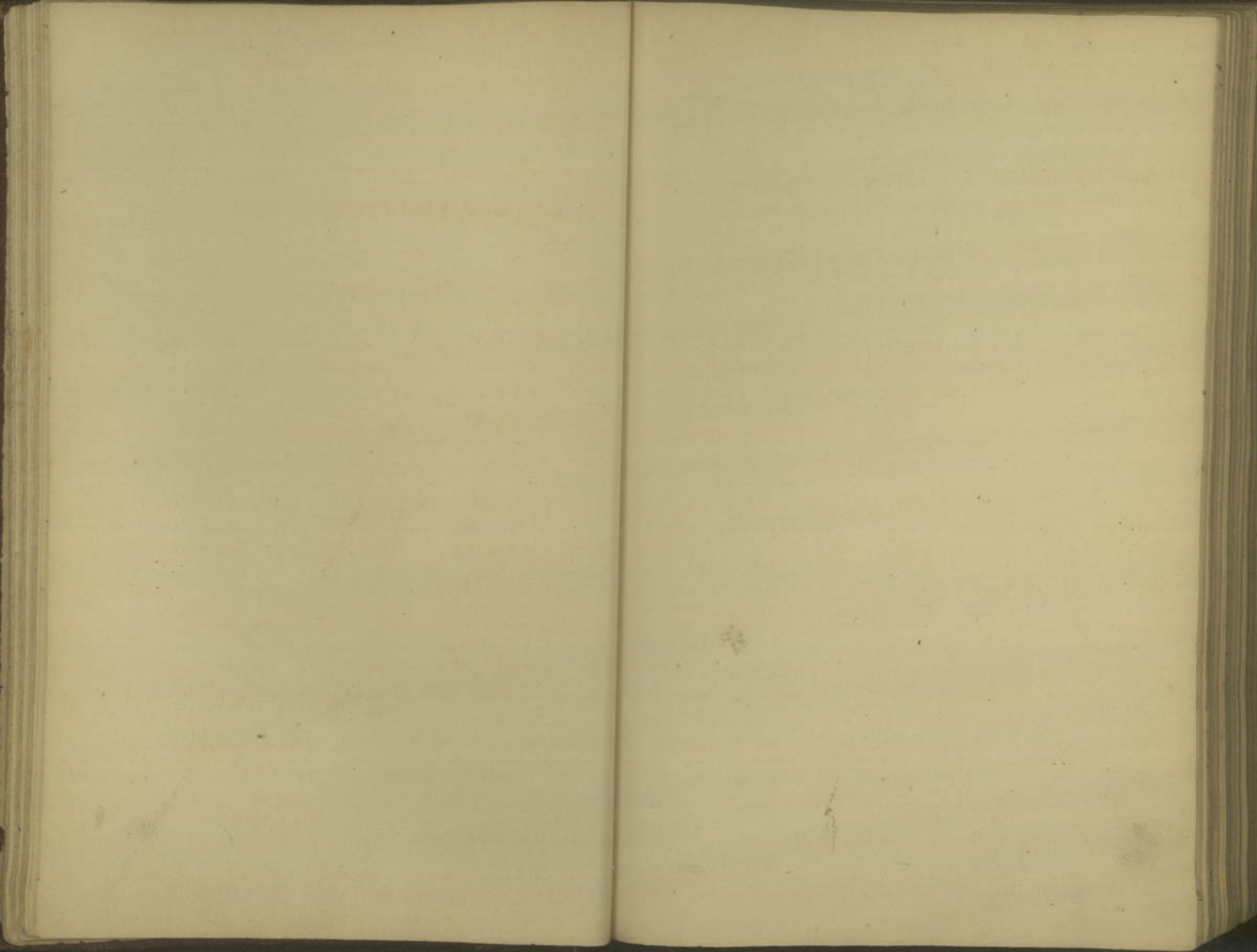




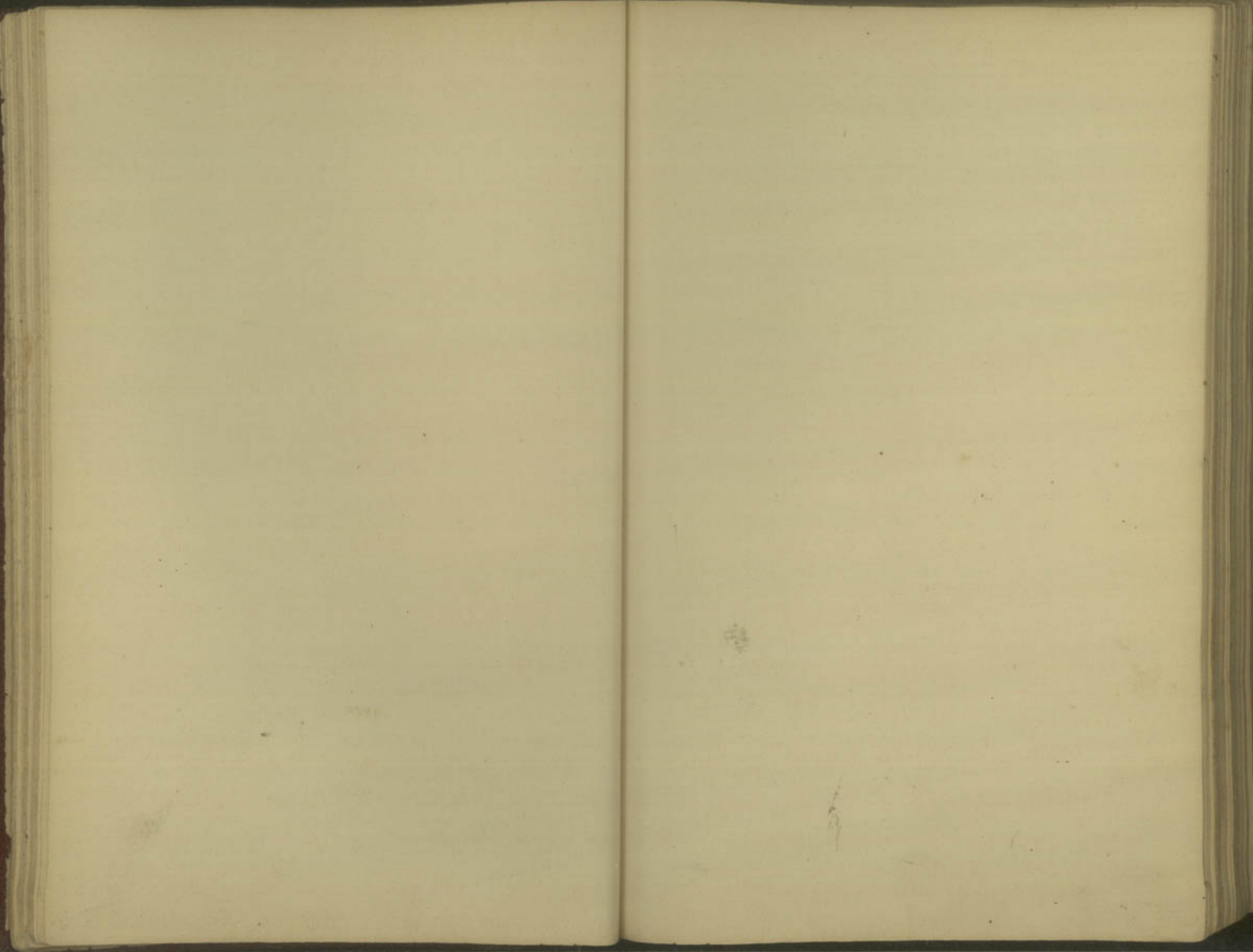


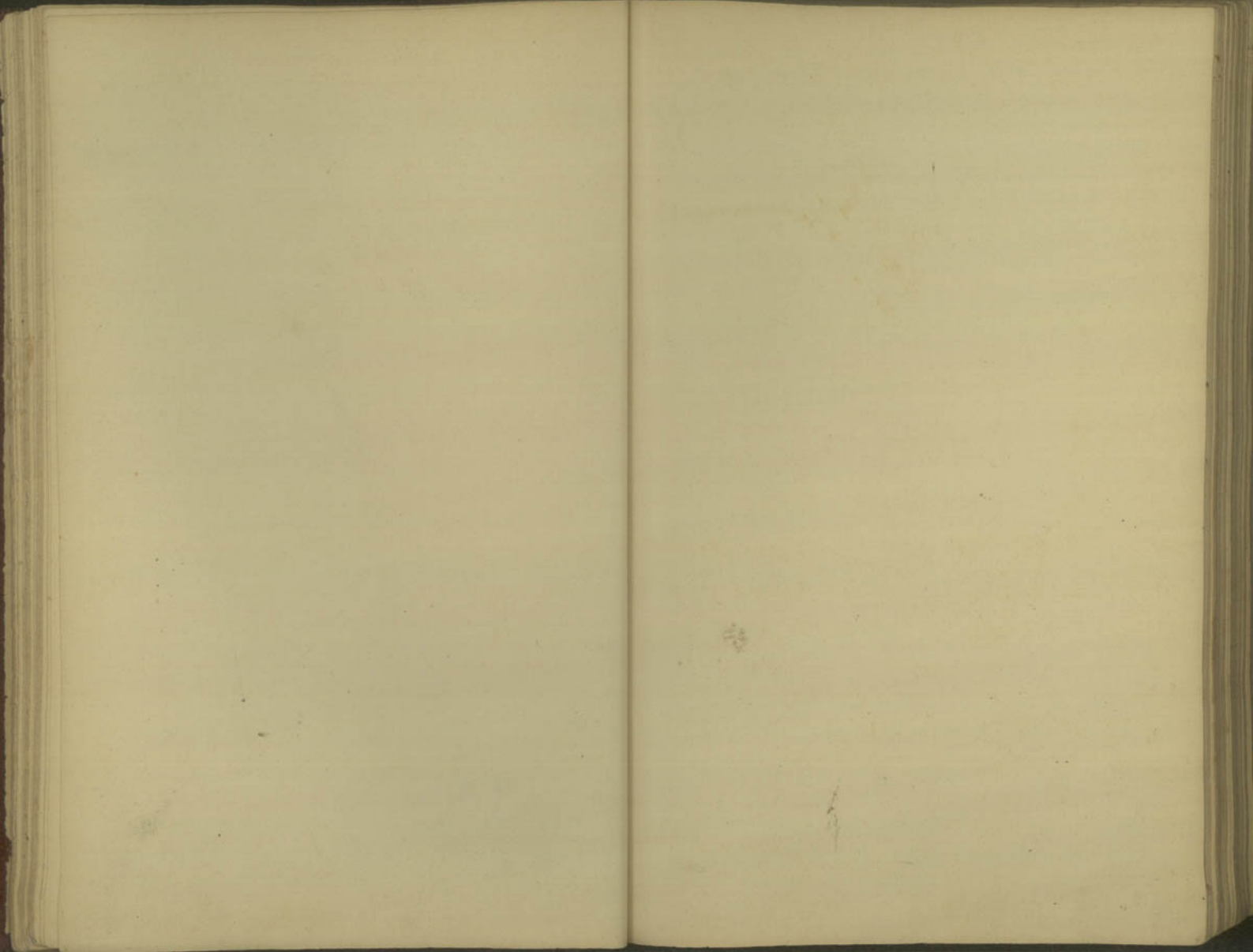


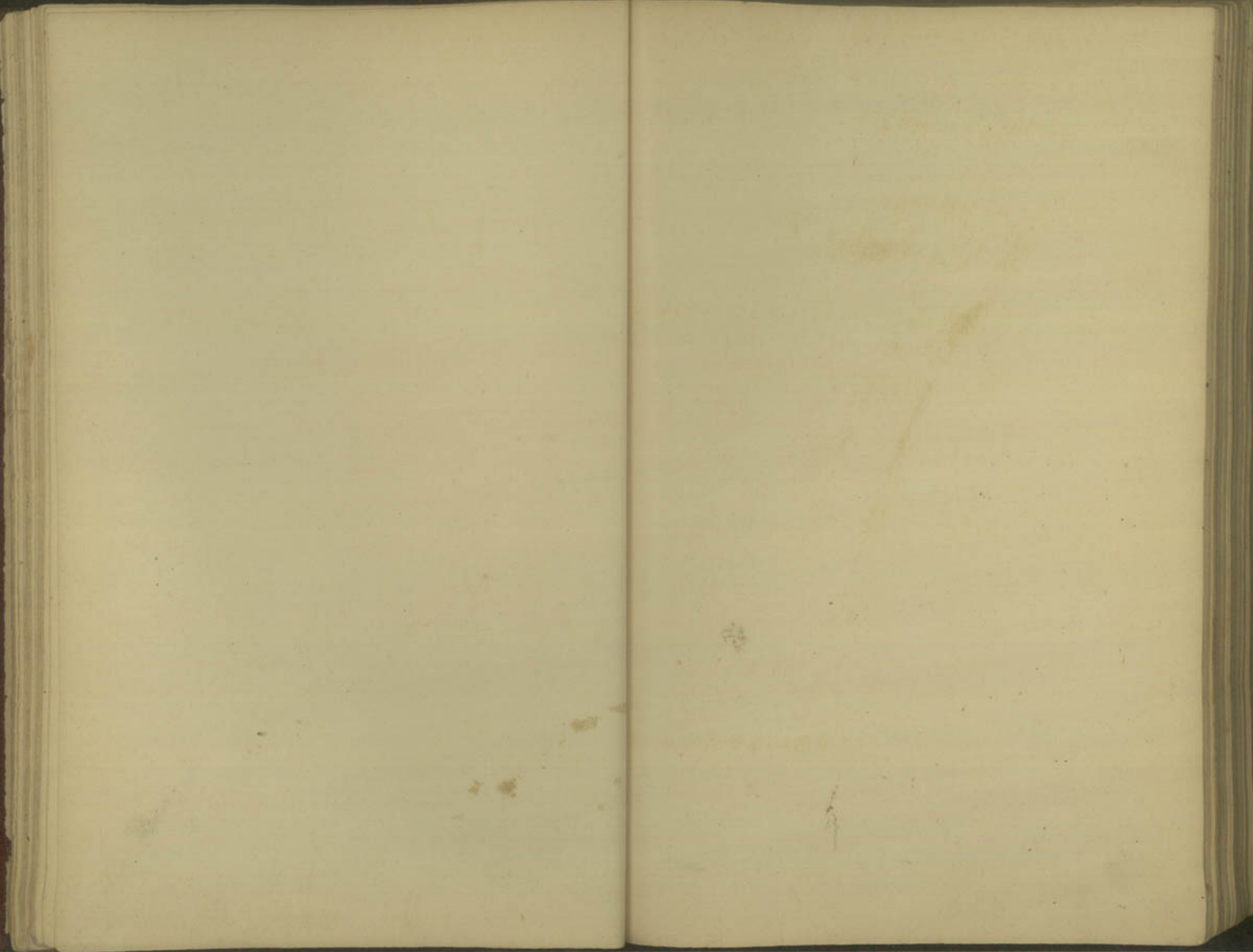




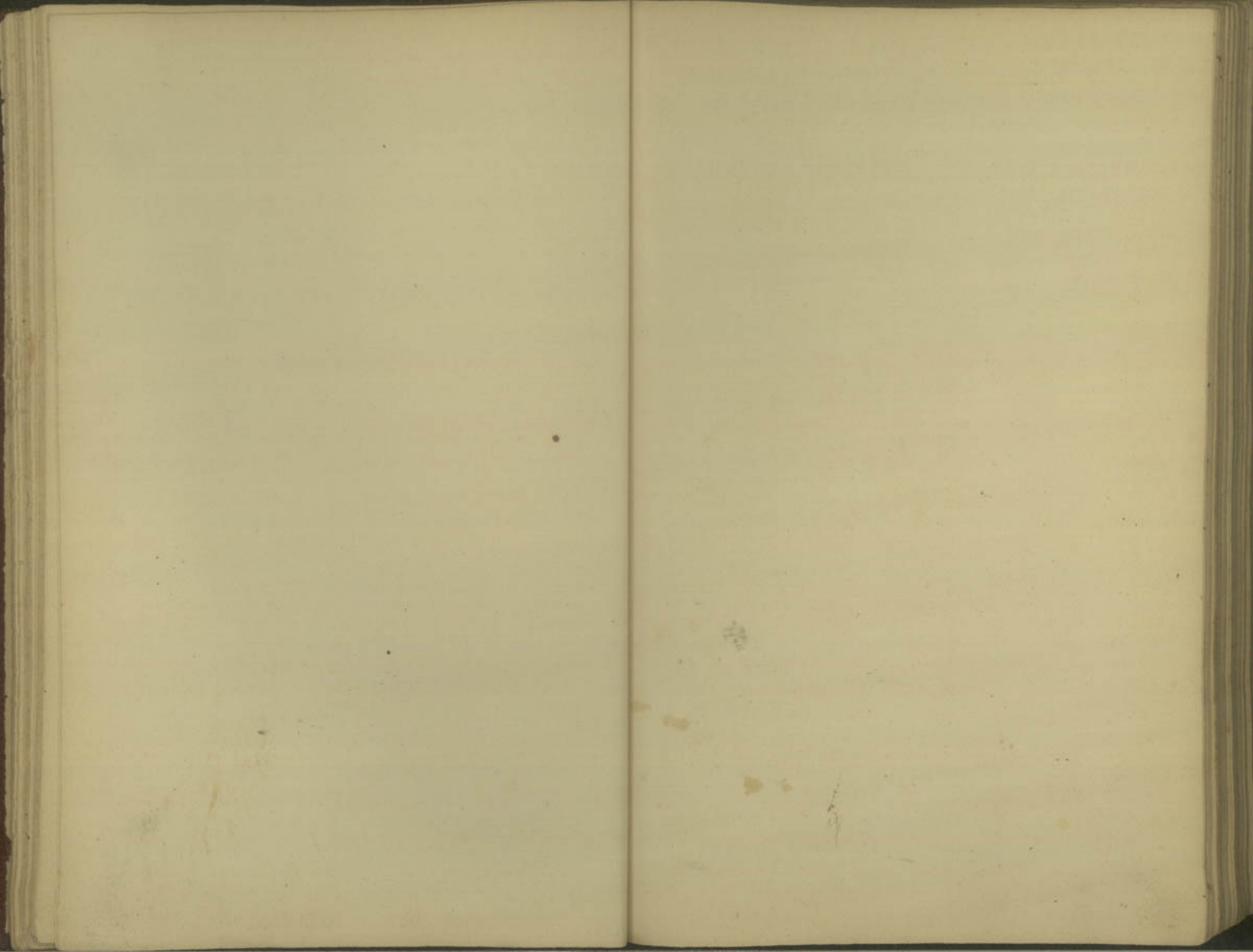


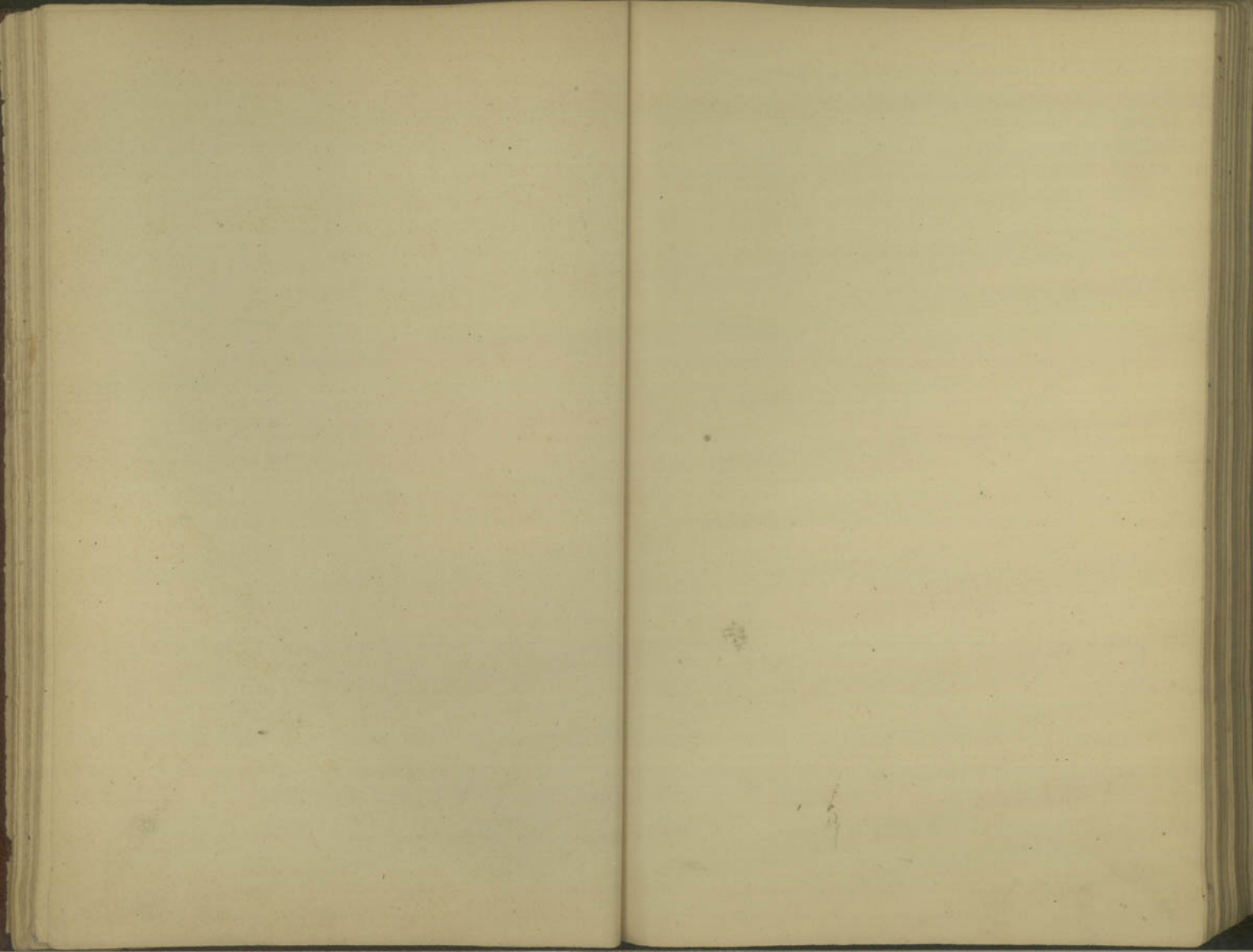


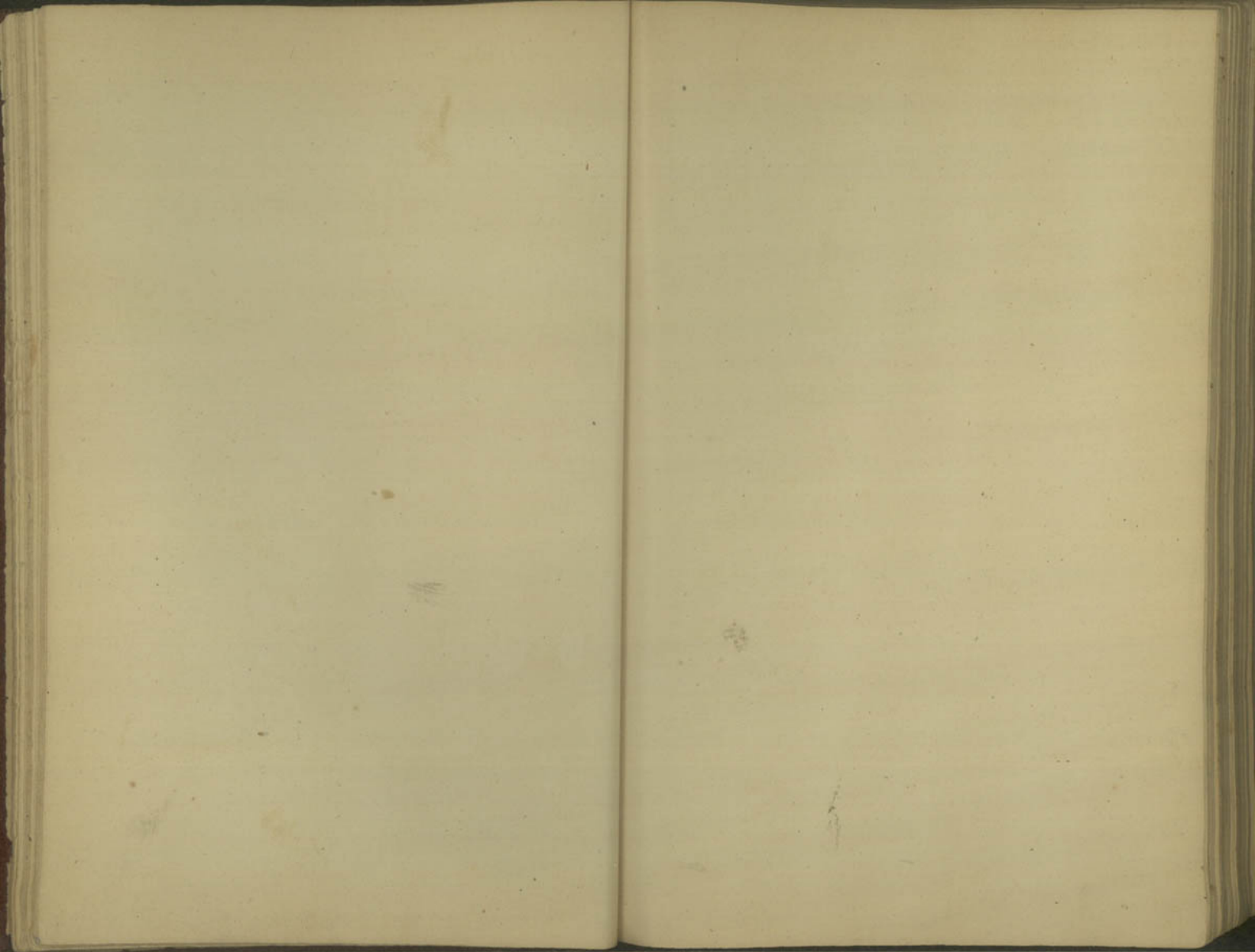




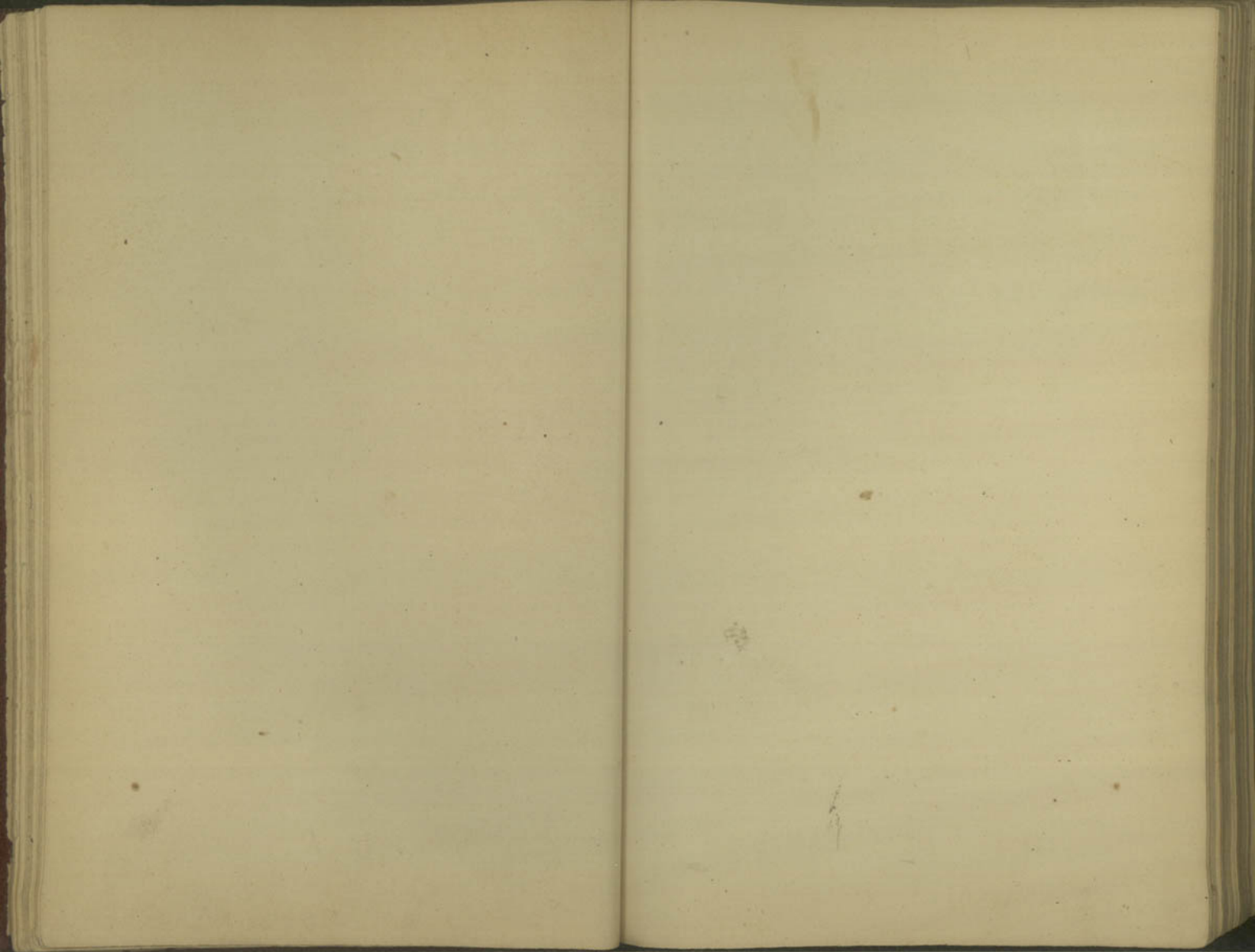


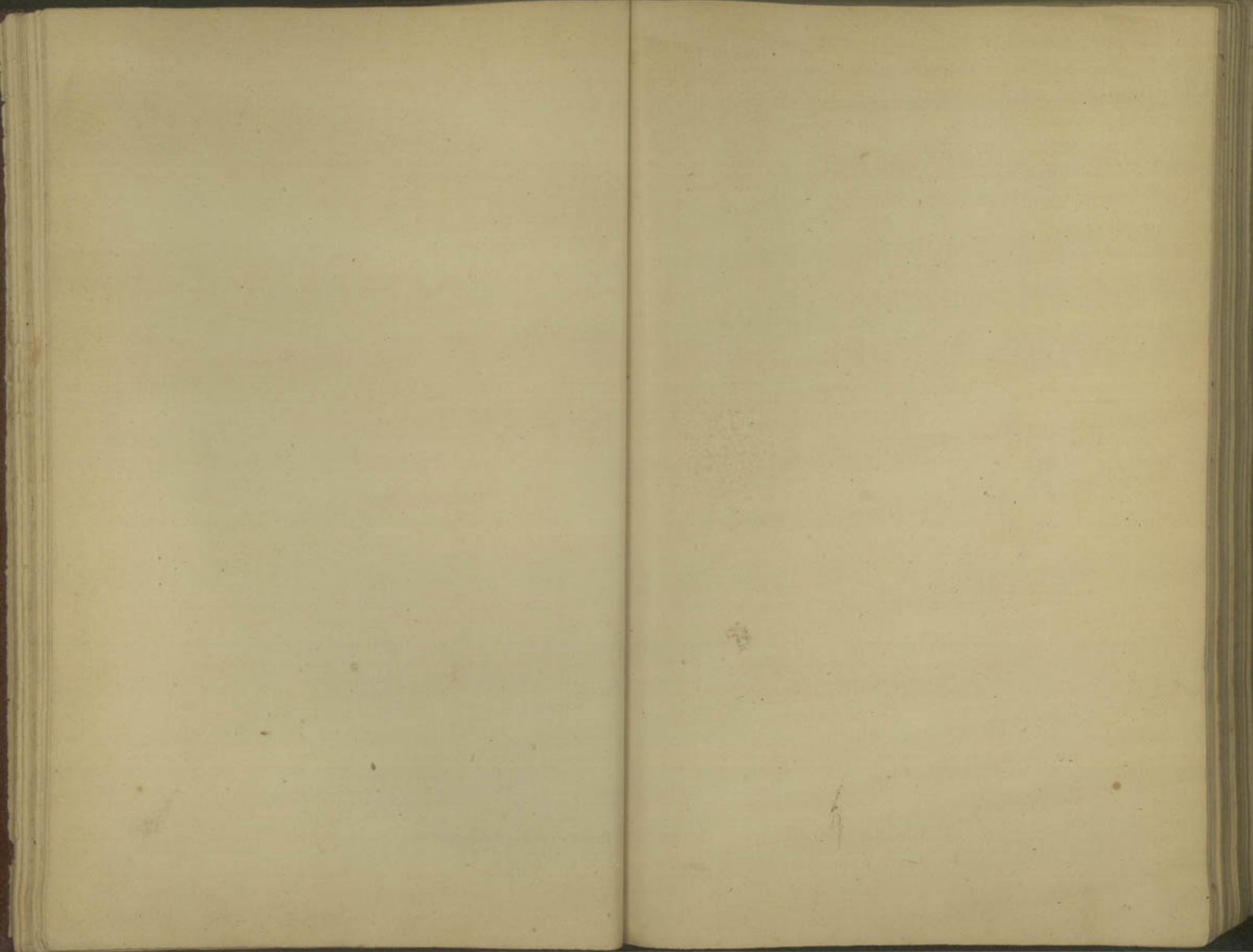


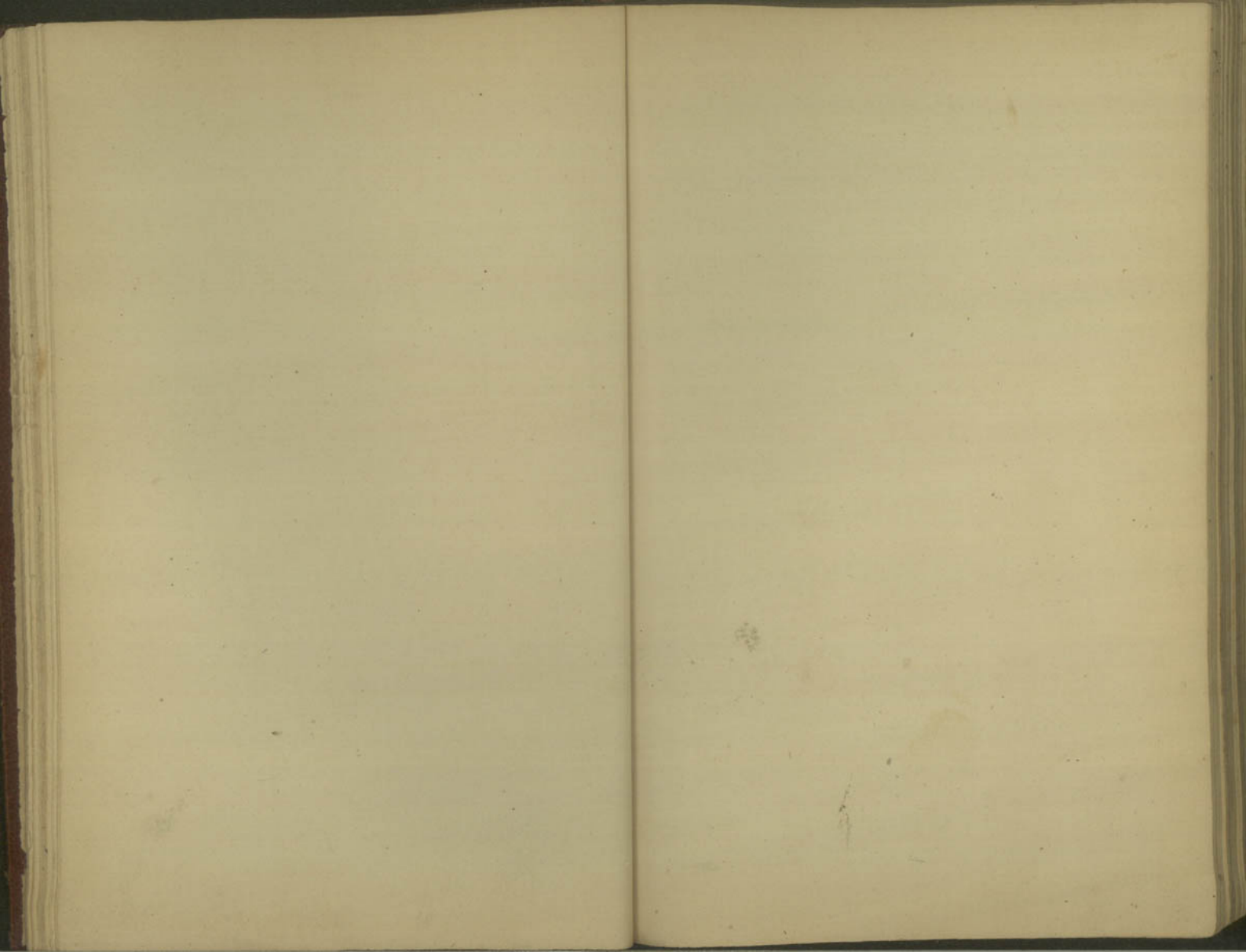




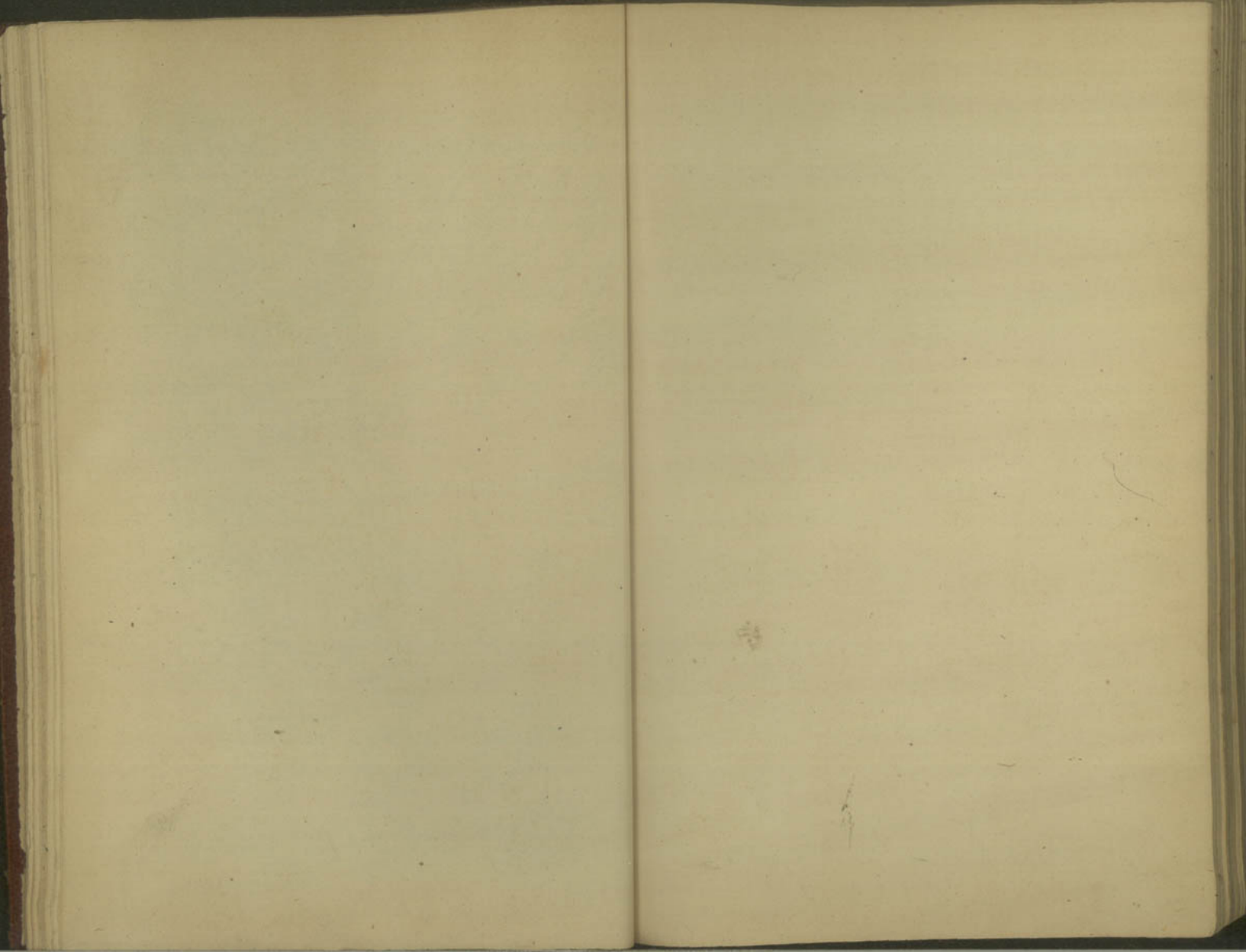














[illegible][illegible]



اوست خفته بخت  
 غنیمت کند دودیه تا آنجا حال  
 مرقه از دست رسیده هر کس  
 عین بر در کف که کور است  
 سبب غنیمت کوفتن کرده درون  
 دست غنیمت کورده اندامه دانا  
 دست غنیمت کورده اندامه دانا  
 دست غنیمت کورده اندامه دانا

مر لانا لطف اله فاض و نهند است بگر در دهان دهان دهان دهان دهان دهان  
 کار واد بر درون خفته بخت  
 در دست غنیمت کورده اندامه دانا  
 در دست غنیمت کورده اندامه دانا  
 در دست غنیمت کورده اندامه دانا

هر است غنیمت کورده اندامه دانا  
 در دست غنیمت کورده اندامه دانا  
 در دست غنیمت کورده اندامه دانا

از سر و دانی خفته بخت  
 از سر و دانی خفته بخت  
 از سر و دانی خفته بخت  
 از سر و دانی خفته بخت  
 از سر و دانی خفته بخت

معلم غفر عن ذنوبه  
حقیت احدی قاج  
سلا حقد قاج  
از سلا به ایت  
عسی این  
تا شرف  
درین  
اقین  
تغنی  
فرصت  
سار  
یعنی  
و غیر  
دلتا

و قاله ادرا  
بهر ختم  
تغیرات  
از اول  
و بعد  
از دقایق  
شکل  
در سحر  
بنا  
نیم  
نست  
مک  
مرا  
القصه



























درد نفس از آنکه نفس را  
حالی انداخته است به طبع  
درد در موضع درد از آنکه  
درد در موضع درد از آنکه  
درد در موضع درد از آنکه

آن به بزرگ دردی است در این صفت

این درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن

درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن

درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن

درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن

درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن

درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن

درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن

درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن  
درد را در آن

احمد علی خان  
میرزا  
میرزا  
میرزا

دربارستان در سراسر ارد

نعمت شاد نعمت بداره  
نعمت شاد نعمت بداره

نسخه کتب خطی  
راست به دست  
نسخه کتب خطی

تاریخ  
تاریخ  
تاریخ

مجلس  
حضرت مولانا مفتی محمد شفیع صاحب مدظلہ العالی

ماضی الا کرد و مضی  
انست از آن محمد

طالعہ

لا فائدة من هذا الكلام  
في هذا الموضع

ارضه در رفس  
ارضه در رفس  
ارضه در رفس  
ارضه در رفس

محبت طلاق فی الزمان  
موتی مہ را در ایام  
سجده

در کتب معتبره از ابن کثیر

مجلس علم

لو اے مہر سلطان  
عہدہ عس

چهارم باغ و موقوفه  
ازاد و خطیر است

الحمد لله رب العالمين

مجلس

مفتی محمد شفیع صاحب دہلوی

فلسفه علم گرانمایه

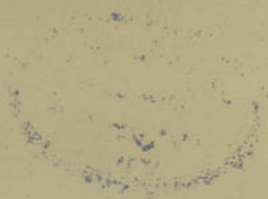
و با فغان  
از نفس

حرف انونہ  
ضادہ

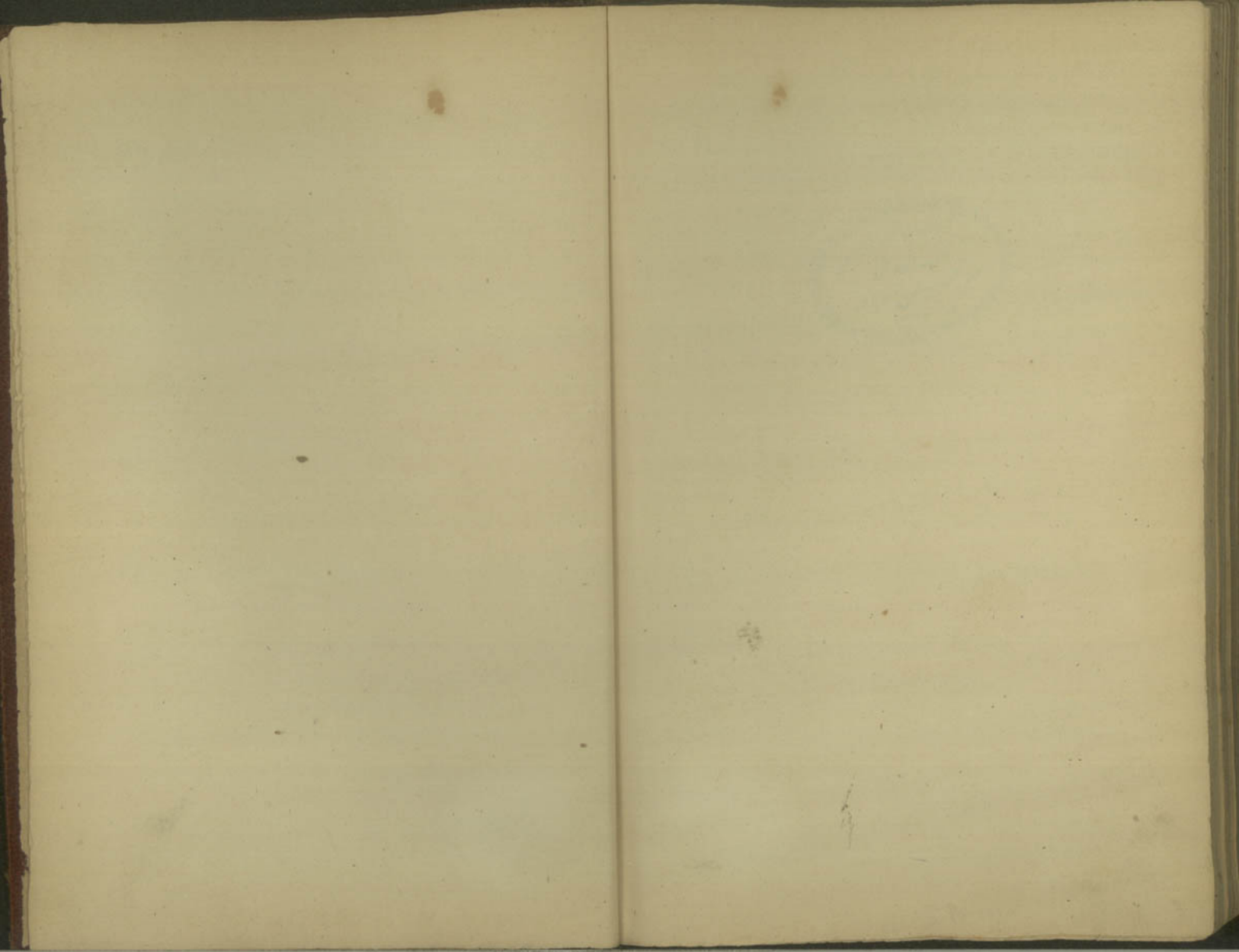
غلامحسین - خصوصاً

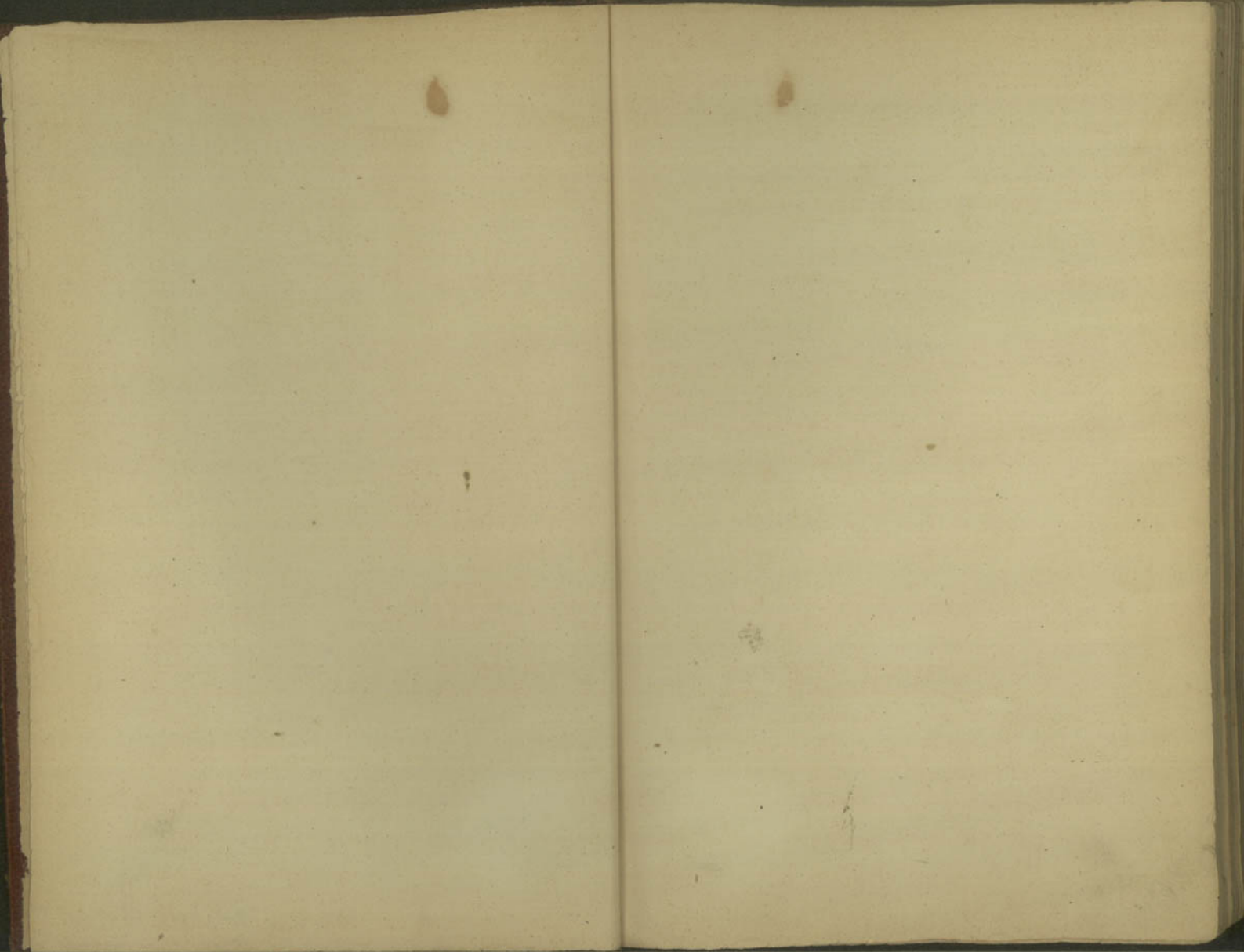
539

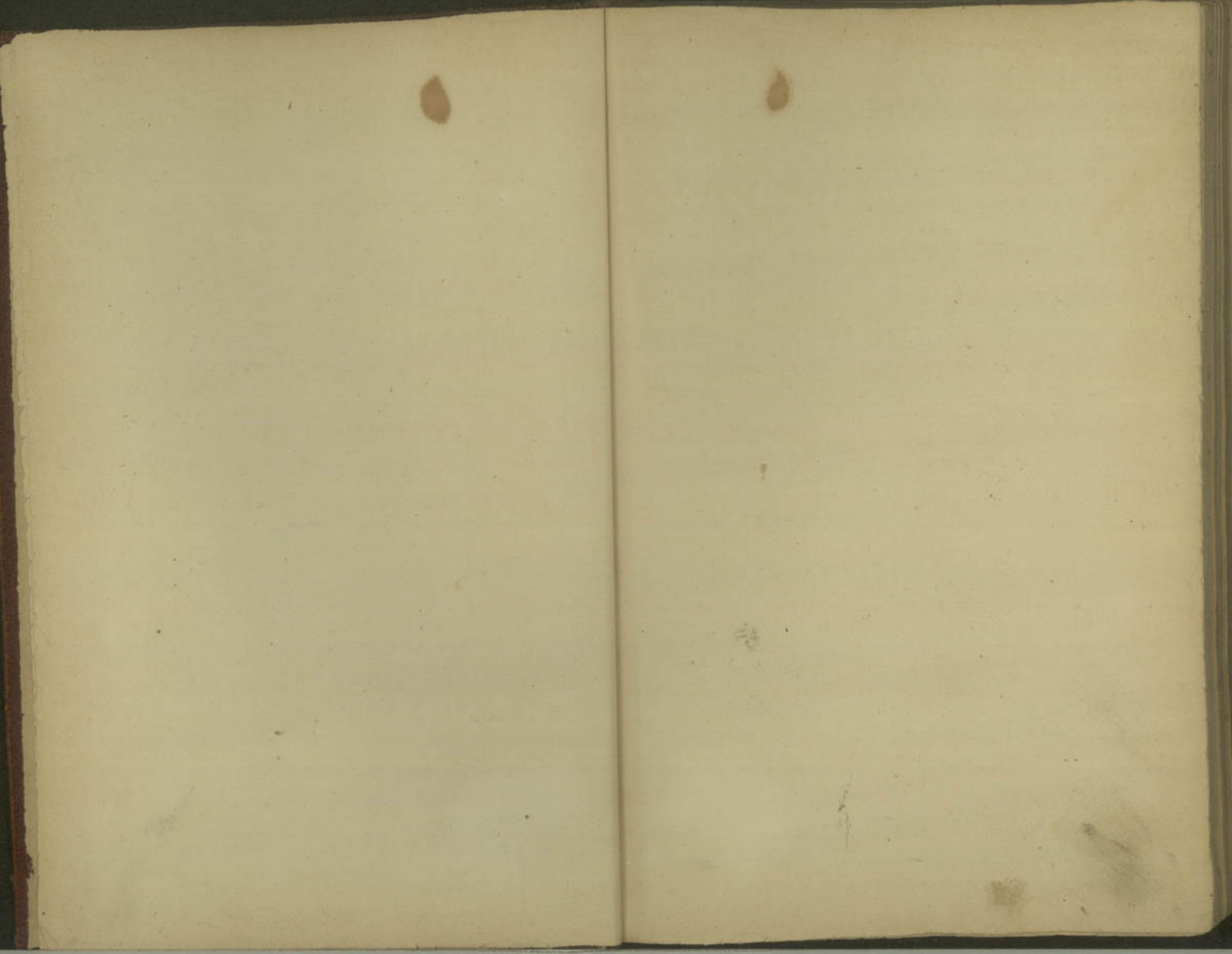
کتابخانه خصوصی  
غلام حسین - سرود



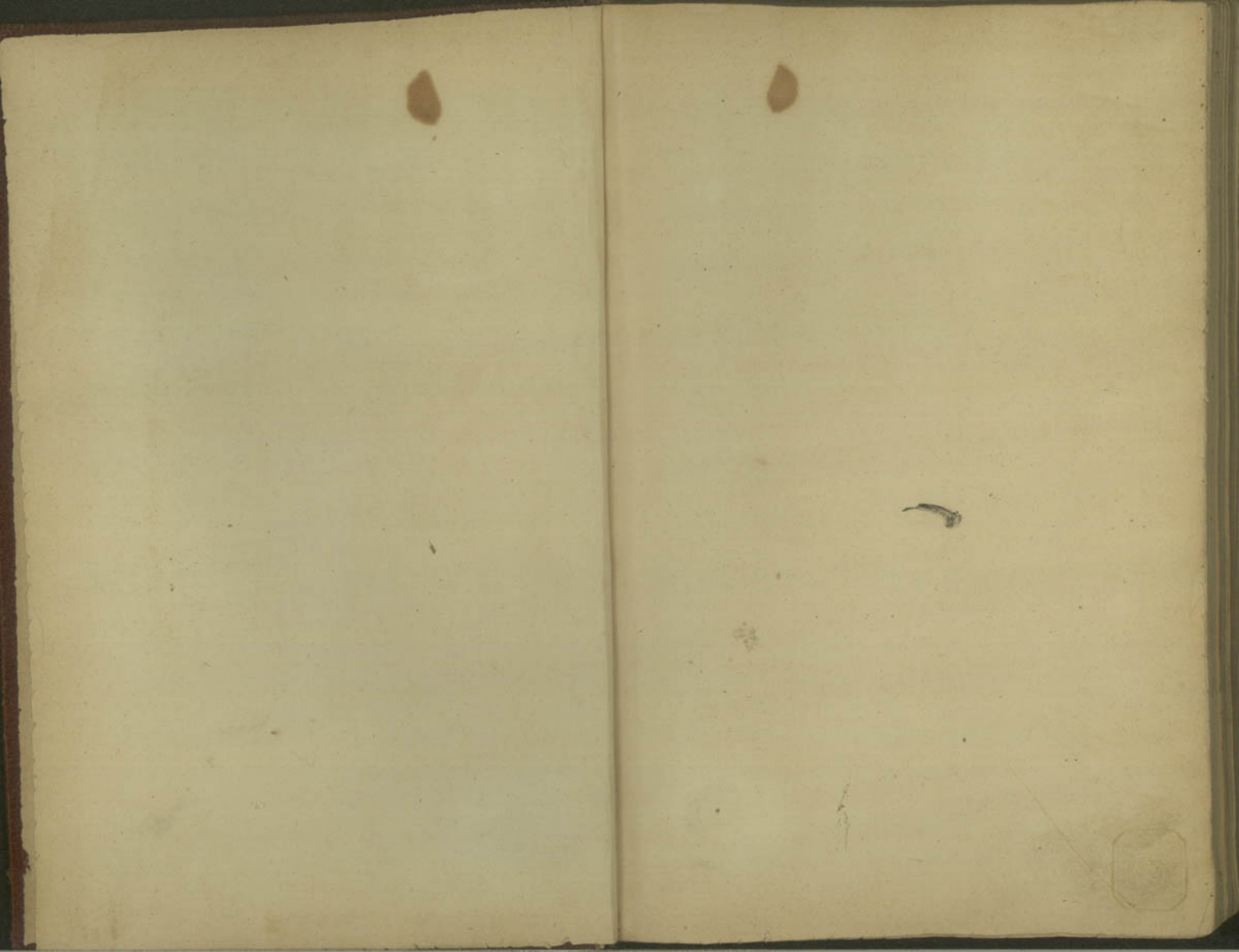












ما لج شرفان در چشم  
 بر لبه فرسایان را  
 منجی قهر و غم  
 شرف کسان حق را

صم اودع الیوم  
 بهتم از شیرین صبح  
 تا بدو شین در غم  
 حق برادران دم کند  
 نرسد در ده کلام  
 از غم

در این روزگار  
 در این روزگار  
 در این روزگار  
 در این روزگار

در این روزگار  
 در این روزگار  
 در این روزگار  
 در این روزگار

کتابخانه عمومی  
 قلاهدی - سراف  
 کتابخانه عمومی